



A Critical Study of Ashura Narrations of Tabari's History (Period: Ashura Onwards)^۱

Muhsin Rafa'at^۲

Muhammad Kazim Rahmansetayesh^۳

Abstract

The martyrdom epic [maqtal] of Al-Hossein (A.S) in Tabari's (۳۱۰ AH / ۹۲۳ CE) book of "History" is one of the remaining and old martyrdom epics related to the third and fourth AH centuries. This book, like other historical and narrational books, has not been safe from the onslaught of thought-provoking reports, and some of its contents are questionable on various topics, including the movement of Ashura. Tabari's report concerning the Ashura uprising is based on the narration of Abu Mikhnaf which is currently regarded as the oldest remained martyrdom epic. But at the same time, Tabari's report suffers from textual confusion, so that in some cases it is inconsistent with certain historical events, or the dignity of the Infallible is damaged from the Shiite point of view. Of course, in the following centuries, some Shiite scholars have also cited this book. In the present article, after analyzing the various aspects of the questionable narrations, a preferred view is presented, which has considerable advantages over the opinions presented in this field. Findings of the article indicate that some of Tabari's reports are in support of the Umayyad movement and sometimes some of them are considered against the Umayyad movement, which indicates his trustworthiness in the Ashura report from the narrators, and on the other hand, quoting conflicting or contradictory narrations provides the possibility to criticize this approach and method. The narrations of the humiliation of Imam Hossein (A.S), the captivity of the two children of Abdullah Ibn Jafar and their martyrdom after Ashura, the state of undress of Ali Ibn Hossein (A.S), and Yazid's expression of remorse for killing the Imam are among the narrations that can be criticized and analyzed. This article criticizes these narrations with an analytical-critical approach and its findings can be used in Ashura studies.

Keywords: History of Tabari, Martyrdom Epi of Al-Hossein (A.S), Ashura Narrations, Distortions.

^۱. Date of Submit: ۱۶, September, ۲۰۲۰ and Date of Accept: ۲۱, December, ۲۰۲۰.

^۲. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Quranic and Hadith Sciences, Hazrat-e-Masoumeh University, Qom, Iran; (Responsible Author); (mohsenrafaat@hmu.ac.ir).

^۳. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Quranic and Hadith Sciences, Qom University, Qom, Iran; (kr.setayesh@gmail.com).



بررسی انتقادی روایات عاشورایی تاریخ طبری

(بازۀ زمانی عاشورا به بعد)*

محسن رفعت** محمد کاظم رحمان ستایش***

چکیده

مقتل الحسین علیه السلام موجود در کتاب تاریخ طبری (۳۱۰ هـ - ق) از جمله مقاتل برجای مانده و قدیمی مربوط به قرن سوم و چهارم است. این کتاب نیز مانند سایر کتب تاریخی و روایی از هجده گزارش‌های قابل تأمل مصون نمانده و برخی از مطالب آن در موضوعات مختلف، از جمله درباره جریان عاشورا مورد تردید است. طبری، گزارشی که از قیام عاشورا ترسیم نموده، برخاسته از روایت ابومخنف بوده که در حال حاضر قدیمی‌ترین مقتل موجود است؛ اما در عین حال از آشفتگی‌های متنی رنج می‌برد به طوری که در برخی موارد با وقایع مسلم تاریخی ناسازگار بوده و یا از نگاه شیعی شأن معصوم دچار خدشه شده است. البته در قرن‌های بعد برخی از علمای شیعه به این کتاب نیز استناد کرده‌اند. در مقاله پیش رو پس از تحلیل وجوه مختلف پیرامون روایات محل مناقشه، دیدگاه برگزیده‌ای عرضه می‌شود که مزیت‌های قابل ملاحظه‌ای نسبت به نظرات ارائه‌شده در این عرصه را داراست. یافته‌ها نشان می‌دهد برخی از روایات طبری در حمایت از جریان اموی و گاه برخی از آن‌ها علیه این جریان تلقی می‌شود که این نشان‌دهنده امانت وی در گزارش عاشورا از روایان عاشورایی است و از طرف دیگر نقل روایات متعارض یا متناقض زمینه را برای نقد رویکرد و روش او را فراهم کرده است. روایات ذلت‌پذیری امام حسین علیه السلام، اسارت دو فرزند عبدالله بن جعفر و شهادتشان پس از عاشورا، کشف عورت از علی بن الحسین علیه السلام، اظهار ندامت یزید از قتل رساندن امام از جمله روایاتی است که قابل نقد و تحلیل است. این مقاله با رویکردی تحلیلی - انتقادی به نقد این روایات پرداخته و یافته‌های آن می‌تواند در مطالعات عاشورا پژوهی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

واژگان کلیدی: تاریخ طبری، مقتل الحسین علیه السلام، روایات عاشورایی، تحریفات.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۰۱.

** استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام، قم، ایران؛ (نویسنده مسئول):

(mohsenrafaat@hmu.ac.ir).

***. استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم، قم، ایران؛ (kr.setayesh@gmail.com).



مقدمه

تحریف از مهم‌ترین مسائلی است که پس از هر واقعه و رخداد، امکان بروز و ظهور دارد. با گذشت زمانی کوتاه از حادثه عاشورا، انبوهی از اخبار و روایات به کتب حدیثی و تاریخی راه یافت که پالایش و آرایش آن‌ها به تدریج کار سهل و آسانی نبود. البته تردیدی نیست که از همان آغاز انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی برای تحریف عامدانه و یا غیرعامدانه این واقعه توسط گروه‌های مختلف جامعه وجود داشته است که سبب تردید در مفاد حوادث تاریخی قبل و بعد از این نهضت شده و حتی مانع اظهار نظر قطعی محققان در مورد آن می‌شود. بدیهی است که تضعیف و تحریف حقیقت این واقعه، به وسیله عامدان و جاهلان بوده که گاه در ساختاری منسجم و گاه در بستری عمومی شکل گرفته است؛ به گونه‌ای که این نهضت، در لابه‌لای این نگارش‌ها درهم تنیده و به استهلاک گرویده است (صحتی سردودی، ۱۳۸۵: ۲۳ - ۱۲۴). به همین جهت و نیز با توجه به رویارویی دو جبهه ناهمگون تحریف‌ساز و تحریف‌ستیز در عرصه مواجهه با این رویداد و ارائه و ابراز دلایل مختلف برای عملکرد خود (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: همان، ۶۰ - ۱۱، ۵)، تحلیل تاریخ‌شناختی از این واقعه و بررسی فقه‌الحدیثی روایات مرتبط با این رویداد ضرورت می‌یابد.

یکی از وظایف محققان بی‌تعصب عرصه تاریخ و احادیث، معرفی چهره سره و خالص نهضت عاشورا و پیراستن آن از طعن‌ها و تحریفات است؛ چراکه این واقعه، همانند هر حادثه تاریخی از این آسیب‌ها مصون نمانده است. در حال حاضر ما با مجموعه مقاتلی اصلی پیش رو هستیم که می‌توان تعداد آن‌ها را از آغاز تا پایان، حدود چهل مقتل دانست^(۱) که در بخشی از متون این مقاتل روایاتی یافت می‌شود که از جهت سند یا متن دارای اشکال بوده که محتوای برخی از آن‌ها با قیام عاشورا و انگیزه امام حسین علیه السلام در تنافی است. یکی از این کتب تاریخی «تاریخ الأمم و الملوک» می‌باشد. طبری (۳۱۰ق) آن را به رشته تحریر درآورده و از مهم‌ترین کتب تاریخی کهن بوده و رویداد عاشورا به نقل از یکی از مهم‌ترین راویان یعنی ابومخنف (۱۵۷ق) گزارش شده است. از آنجا که طبری در نزد شیعه و اهل سنت دارای جایگاه ویژه است و روایات وی همواره مورد استناد یا نقد محققان تاریخ و حدیث‌پژوهان قرار گرفته و روایات این کتاب متقدم که گزارش‌های خاصی در آن گرد آمده و حتی بخشی از گزارش‌های شیعه، برگرفته از آن است و از طرفی اهمیت واقعه عظیم عاشورا، نشان می‌دهد که دقت در قیام امام حسین علیه السلام از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد، پس لازم و ضروری است این

کتاب و روایات آن در معرض بررسی و واکاوی دقیقی گیرد.

پرسش این است که با ایجاد ارتباط میان روایات طبری و دیگر مورخان و محدثان متقدم و متأخر از او، چه روایاتی می‌تواند معرکه آراء قرار گیرد؟ آیا اسناد روایات محل بحث، قابلیت انتساب به گزارش‌گران و یا بازیگران آن را دارد؟

این نوشتار، درباره مؤلف کتاب مزبور و بررسی محتوای آن در حوزه کربلا، عاشورا، سخنان و نهضت امام حسین علیه السلام پرداخته است. هدف این پژوهش، نقد محتوای مذکور با دلایل قرآنی، حدیثی و شواهد تاریخی و عقلی بوده و از آنجا که برخی از این روایات نهضت امام حسین علیه السلام را از مرتبت اصلی خود تنزل داده بحث و نقد آن لازم است.

مراد از روایات در این پژوهش، مواردی است که فعل معصوم را گزارش می‌کند؛ چراکه روایات تاریخی که در حقیقت حاکی از فعل معصوم است کمتر مورد توجه حدیث‌پژوهان بوده و به همین علت با اصول نقد حدیثی، مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است. غالباً برخورد مورخان با این روایات، به صورت سبک‌های تاریخ‌پژوهانه بوده که لازم است با ملاک‌های سندی و متنی و اصول ارزیابی حدیث مورد نقد روایی قرار گیرند. از آنجایی که مسئله واقعه عاشورا اهمیت خاصی در تاریخ تشیع دارد در معرض دستبرد حدیث‌سازان بوده است، لذا ارزیابی روایات این واقعه نیز اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

این موضوع به صورت جامع و با اصول تحقیق آکادمیک تاکنون انجام نپذیرفته است. مناسب است که در یک پژوهش علمی، این روایات در مقابل مختلف چه مقاتلی که مورخان به نگارش در آورده و یا محدثان تحریر کرده‌اند، بررسی شوند.

درباره بازشناسی تحریفات روایات عاشورایی به صورت مجزا و در قالب کتاب و مقاله تحقیقاتی ارائه شده است که می‌توان به مقالات «صحتی سردرودی» و کتاب «معرفی و نقد منابع عاشورا» از سیدعبدالله حسینی اشاره کرد. «شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر» از محمدی‌ری‌شهری نیز به نقد برخی وقایع به صورت کلی اشاره داشته است. حجت‌الله جودکی در کتاب «قیام جاوید» به مجموع گزارش‌های طبری از منقولات ابومخنف پرداخته و همچنین می‌توان به مقاله «روش تاریخ‌نگاری محمد بن جریر طبری (پیوند تاریخ و حدیث)» از جلال محمودی که در نشریه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی به چاپ رسیده و نگاهی روش‌شناسانه به تاریخ طبری دارد، اشاره کرد. اما مقاتل نیازمند واکاوی تک‌تک روایات به صورت جزئی می‌باشد که این مقاله به مقتل موجود در تاریخ



طبری در بازه زمانی عاشورا به بعد^(۲) اختصاص یافته است. تلاش این پژوهش بر آن است که منقولاتی از طبری نقد شود که نخستین بار در روایات تاریخی جای گرفته است؛ زیرا این روایات موجود در تاریخ طبری، در کتب پیش از او نیز نقل شده و نیاز به نقد و تحلیل دارد. مطالبی مانند ممانعت از برداشتن آب و پُر کردن مشک‌ها در شامگاه هفتم (طبری، ۱۳۸۷: ۴۱۲/۵؛ نخستین گوینده آن: دینوری، ۱۳۶۸: ۲۵۵؛ جهت نقد این روایت: ر.ک: رفعت، ۱۳۹۷: ۲۱) عثمانی بودن زهیر بن قین (طبری، ۱۳۸۷: ۴۱۶/۵ - ۴۱۷؛ نخستین گوینده آن: بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۶۷/۳ - ۱۶۸؛ برای نقد این روایت، ر.ک: رفعت و رحمان ستایش، ۱۳۹۶: ۵۶) و فرزندى برای امام حسین علیه السلام به نام ابوبکر که طبری در موضع کشاکش جنگ، او را فرزند امام حسین علیه السلام دانسته (طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۸/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۷۵/۴) و در ذکر اسامی شهدای کربلا او را فرزند امام حسن علیه السلام می‌خواند (طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۸/۵؛ نخستین گوینده آن: ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۷۰/۱؛ همو، بی تا، ۷۳). ابوالفرج وی را از نواده‌های امام حسین علیه السلام می‌داند (اصفهانی، بی تا، ۹۲).

الف. ویژگی‌های کتاب و روش روایت‌گری طبری

أبوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، مورخ و مفسر بزرگ اهل سنت در سال ۲۲۴ هجری قمری در آمل طبرستان متولد شد و بعدها در بغداد ساکن گشت و در سال ۳۱۰ وفات یافت. او را از ثقات مورخان دانسته‌اند (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۹۹/۳؛ ابن خلکان، بی تا، ۱۹۱/۴). ابن اثیر (۶۳۰ق) درباره طبری می‌گوید: «أبوجعفر أوثق من نقل التاريخ» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۶۳/۳؛ حاجی خلیفه، بی تا، ۲۸۹/۱). او از مشاهیر علمای قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجرت بوده و در اکثر علوم زمان خویش به خصوص حدیث، فقه، تفسیر، اخبار و لغت دارای تخصص و تبصری کم‌نظیر است (حموی، ۱۴۱۴: ۲۴۴۱/۶). البته در گذر زمان جنبه فقهی طبری فراموش شده و از کتب فقهی وی به جز «اختلاف الفقهاء» و نیز کتاب حدیثی - فقهی «تهذیب الآثار» اثری بر جای نمانده است (زرکلی، ۲۰۰۰: ۶۹/۶؛ کحالة، بی تا، ۱۴۷/۹).

ابن خلکان (۶۸۱ق) تاریخ طبری را اثبت و اصح کتب می‌داند. (ابن خلکان، بی تا، ۱۹۱/۴) تاریخ وی از همان ابتدا مقبولیت عام یافت. چنین مقبولیتی مربوط به ویژگی‌های کتاب از حیث تفصیل و استناد و متعادل بودن آن از نظر جامعه اهل سنت است. این مقبولیت سبب شد تا مؤلفان کتاب‌های تاریخی بعدی مانند ابن مسکویه و ابن اثیر و ابن کثیر بر نقل‌های آن تکیه کرده و خلاصه‌ای از آن را

بیاورند (رازی، ۱۳۷۹: ۳۰/۱، ۳۱، ۳۳، ۴۲، ۵۲۰ و...؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: مقدمه، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳/۱ و...؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۷۰/۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹؛ ۲۲۴/۳، ۲۳۰؛ ۹۵/۴؛ ۲۰۸/۵ و... برای مطالعه بیشتر ر.ک: جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۵۹).

تاریخ طبری با حدوث زمان آغاز شده و سپس به ذکر قلم و آثار آن و نیز سرگذشت حضرت آدم علیه السلام و اخبار پیامبران پرداخته است. وی زندگی پادشاهان هم عصر پیامبران را نقل کرده تا به بعثت پیامبر اسلام می‌رسد (طبری، ۱۳۸۷: ۱/۲۱ - ۲۳۸) تاریخ طبری بر اساس سنوات هجری مرتب شده و از سال نخست هجری تا سال ۳۰۲ هجری را در بر می‌گیرد. هر سال حوادث مربوط به آن نقل شده و بر اساس ترتیب وقوع آمده است.

مهم‌ترین ویژگی طبری این است که روایات مختلف را بدون این که در مورد آن‌ها داوری کند گرد آورده است و این امر سبب شده بسیاری از روایات و گزارش‌های تاریخی، صحیح و یا سقیم از خطر نابودی حفظ گردد و به دست ما برسد (برای نمونه ر.ک: همان، ۱۹۶/۳؛ ۱۳/۵ - ۴۱۴). مهم‌ترین ویژگی طبری این است که متن روایات و اسناد را به طور کامل، بدون اظهار نظر و کم‌وزیاد کردن نقل نموده و این از نقاط قوت کتاب است (همو، ۳۴۷/۵ - ۴۷۰؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: حسینی، ۱۳۸۶: ۷۳ و ۷۵).

روایات موجود در تاریخ طبری به طور عمده در قالب حدیث عرضه می‌شود. او ابتدا سند را آورده و پس از آن متن خبر را نقل می‌کند. طبری در نگارش تاریخ خود به شیوه محدثان از روش روایی سود جسته و با پرهیز از هرگونه نقد و تحلیل، تمامی روایات مختلف و گاه متباین درباره یک واقعه را یکجا گردآوری کرده است (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۶/۳؛ ۱۳/۵ - ۴۱۴). او با درج سلسله اسناد هر رویداد، آن را از زمان شخص اول یا شاهد ماجرا ذکر کرده، ضمن آنکه ارزش روایات نیز در نزد او وابسته به سندهای آن است و به نظر وی هر چه سند یک رویداد به زمان وقوع نزدیک‌تر باشد، اعتبار روایت هم بیشتر است. (سزگین، ۱۳۸۷: ۴۵۸ - ۴۵۹)

از منابع مورد استفاده طبری (۳۱۰ق)، تصویری روشن و منطبق بر حقیقت در دست نیست. البته اینکه مواد و منابع وی به صورت شفاهی در دست بوده، به ظاهر بیشتر از احتمالات دیگر تصور می‌شود؛ اما می‌توان چنین ادعا کرد که طبری نه تنها مواد خود را از روایات شفاهی و یا منابع مکتوب پراکنده نگرفته، بلکه مانند دیگر تاریخ‌نویسان و محدثان هم عصرش از نوشته‌هایی که در اختیار داشته، بهره جسته با این تفاوت که به ندرت از آن‌ها یاد کرده است (برای نمونه ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷).



۳۷۱/۳؛ ۳۸۳/۴؛ ۱۳۳/۱۱؛ ۱۳۵، ۱۹۹، ۳۹۴، ۴۳۵) و تنها با ذکر نویسنده کتاب هم‌چنان بر سنت حفظ سلسله اسناد پافشاری کرده و در مواردی که منبع خبر وی شفاهی بوده موضوع را به منبع اول مستند ساخته است (خضری، ۱۳۸۴: ۷۹).

طبری و مقتل الحسین علیه السلام

طبری در تاریخ خود سه روایت از قیام امام حسین علیه السلام آورده است. نخست روایت عمّار دهنی (۱۳۳ق) و بعد از آن روایت حصین (۱۳۵ق) که بسیار مختصر و پر اشتباه است (رفعت و رحمان ستایش، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۵) و در پایان روایت ابومخنف به روایت هشام (۲۰۶ق) با ذکر تمام اسناد ذکر می‌کند (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۸/۵ و ۴۰۰). روش وی در هر سه مورد نقلی است که گزارش‌ها را با سند روایت کرده است. مقتل ابومخنف (۱۵۷ق) مهم‌ترین بخش روایت طبری (۳۱۰ق) را تشکیل می‌دهد (در باره ابومخنف ر.ک: حمود، ۱۳۸۹: ۱۴۸؛ رجایی، ۱۳۷۸: ۱۳۵؛ صالحی حاجی آبادی، ۱۳۸۸: ۵۲). مطالب نقل شده از مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف در تاریخ طبری، تنها مطالبی است که از این مقتل باقی مانده و احتمالاً در اصل کتاب ابومخنف اخبار دیگری هم بوده که به خاطر مفقود شدن آن، امروزه در دسترس ما نیست. وی تمام روایات ابومخنف را به روایت هشام بن محمد بن سائب کلبی^(۳) روایت کرده و به نظر می‌رسد که ابومخنف این روایات را نوشته بوده و هشام با اضافه کردن چند روایت، آن را ترتیبی نو بخشیده، آنگاه طبری از روی نوشته هشام، مقتل ابومخنف را در تاریخ خود نوشته است؛ زیرا طبری به طور مستقیم از هشام نقل می‌کند، در حالی که هشام در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ هجری (ابن ندیم، بی تا، ۱۰۸؛ ذهبی، ۱۳۸۲: ۳۰۵/۳) و طبری ۳۱۰ هجری (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۹۹/۳؛ ابن خلکان، بی تا، ۱۹۱/۴) فوت کرده است. بنابراین ممکن نیست که طبری به طور شفاهی و مستقیم از هشام روایت کرده باشد و از آنجا که ابومخنف در سال ۱۵۷ هجری بدرود حیات گفته، (حموی، ۱۴۱۴: ۲۲۵۲/۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۰۲/۷؛ کتبی، ۲۰۰۰: ۲۳۸/۲) هشام نیز بعید است که مطالب را از ابومخنف شنیده باشد؛ چراکه گزارشی بر معمر بودن وی در دست نیست تا تاریخ ولادت وی را بسیار پیش‌تر دانست؛ البته روایات موجود در کافی حاکی از آن است که کلبی بر عبدالله بن حسن (۱۴۵ق) و سپس امام صادق علیه السلام (۱۴۸ق) وارد می‌شود... و این نشان می‌دهد که هشام روایت موجود در کافی را به احتمال در سال ۱۴۲ هجری یا پیش از آن از عبدالله بن حسن و امام نقل کرده است. این احتمال نیز وجود دارد که ابومخنف که تا ۱۵ سال پس از ۱۴۲ هجری زنده بوده، قولش بر اساس سماع

صورت گرفته باشد. با وجود این دو احتمال نمی توان در این مورد به قطعیت سخن گفت. از این رو می توان هشام شیخ اجازه طبری تلقی کرد. همچون شیخ کلینی که بسیاری از اسائیدی که از آن ها نقل حدیث کرده در حقیقت مشایخ اجازه اویند و نه استادی که به طور مستقیم با آن ها ارتباط داشته و نقل حدیث کرده باشد (معارف و قربانی زین: ۱۳۸۸: ۶۸ - ۶۹). نقل طبری کامل ترین نقل به نسبت دیگر مورخان و نویسندگانی که از ابومخنف نقل کرده اند و احتمال دارد که چیزی از آن جا نگذاشته باشد؛ زیرا در حوادث مربوط به شام که ابومخنف کمتر به آن پرداخته، طبری چند روایت از هشام نقل می کند بدون اینکه به ابومخنف اسناد دهد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۳/۵، ۴۶۷ - ۴۶۸). همچنین در ارشاد شیخ مفید (۴۱۳ق) و مقاتل الطالبیین اصفهانی (۳۵۶ق) که مقتل ابومخنف به روایت نصر بن مزاحم (۲۱۲ق) و مدائنی (۲۲۴ق) است، چیزی بیش از روایت هشام نیست (مفید، ۱۴۱۳: ۳۲/۲؛ اصفهانی، بی تا، ۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴) و اگر مطلبی اضافه بر آن داشته باشد، سند آن به کسانی غیر از ابومخنف مانند ابومعشر (۱۷۰ق)، واقدی (۲۰۷ق) عمّار دهنی (۱۳۳ق) و حصین بن عبدالرحمان (۱۳۵ق) می رسد (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۷/۵، ۳۴۹، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹ و ۴۰۰).

در تاریخ طبری سه روایت از طبقات ابن سعد درباره امام حسین علیه السلام ذکر شده است؛ یکی درباره سخن رأس الجالوت است که پسر پیامبری در کربلا کشته می شود (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۹۸/۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۳/۵)؛ دیگری درباره سخن امام حسین علیه السلام است که فرمود: این مردم تا مرا نکشند دست از سرم بر نمی دارند و بعد از من کسی بر آنان مسلط خواهد شد که آن ها را از پارچه حیض زنان خوارتر کند (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۳۴/۱ و ۴۵۸؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۴/۵) و سوم اینکه سر حسین علیه السلام اولین سری بود که بر نیزه رفت (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۸۳/۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۴/۵). به نظر می رسد طبری به بخش هایی از طبقات ابن سعد دسترسی داشته، اما از گزارش آن درباره عاشورا استفاده نکرده است؛ بسا به این دلیل که تک تک روایات ابن سعد فاقد سند است (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۴: خامسة/۱-۴۳۶ - ۵۱۹) و تقید طبری به نقل اسناد، هم چنان که در چند مورد از ابومعشر نقل قول کرده (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۴/۵، ۳۹۹، ۴۰۰) سبب شده تا تمامی روایات خود را مستند ثبت نماید؛ لذا گزارش کامل و دقیق او را نقل نکرده است. البته نکته ای دیگر که صحیح تر به نظر می رسد و می توان بدان افزود، اینکه شاید عامل مطلب فوق، به دلیل در دسترس نبودن همه گزارش های ابن سعد - که از دو طریق حارث بن محمد بن ابی اسامه (۲۸۲ق) و حسین بن محمد بن فهم (۲۸۹ق) بر جای مانده، (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱۶/۱،



مقدمه محقق) - برای طبری بوده است.

طبری در خصوص روز قتل امام حسین علیه السلام روایت‌های مختلف و متفاوتی را از ابو معشر، واقدی و دیگران نقل کرده و در نهایت قول واقدی که شهادت امام را در روز عاشورا می‌داند، ترجیح می‌دهد (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۴/۵). این مطلب نشان می‌دهد که طبری روایات فراوان و مختلفی را درباره واقعه عاشورا در اختیار داشته است، چنان‌که گفته شد، چون روایت واقدی، ابن سعد و ابو معشر فاقد سند بوده، طبری کمتر به آن‌ها توجه کرده و با اینکه روایت عمار (۱۳۳ق) (همان، ۳۴۷/۵، ۳۴۹، ۳۸۹) و حصین (۱۳۵ق) به اندازه روایت ابو معشر، واقدی و ابن سعد اهمیت و ارزش ندارد؛ اما چون دارای سند است به طور کامل نقل کرده است (حسینی، ۱۳۸۶: ۷۵). نکته جالب اینکه طبری در برخی قضایا به کامل‌ترین گزارش ابو مخنف نسبت به روایت عمّار دهنی اشاره کرده و می‌نویسد: «اما ابو مخنف که داستان را به صورت کامل‌تر و جامع‌تر از خبر عمّار دهنی از ابو جعفر چنان‌که گذشت، ذکر کرده است» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۱/۵).

ب. روایات قابل نقد در تاریخ طبری

این بخش به بررسی درباره متون و حتی برخی از اسنادی است که طبری در واقعه عاشورا از آن بهره جسته است؛ از این رو پس از جستجوی مختصر در اسناد، متن روایات وی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه اینکه، گاه گزارش‌های طبری درباره عاشورا زمینه‌ساز نقل مورخان و محدثان پس از او شده است. از آنجایی که طبری حلقه ارتباط میان ما و مقتل ابو مخنف است و دیگران نیز به واسطه گزارش‌های او به مقتل ابو مخنف اعتماد کرده و یا حتی گزارش‌های نقل شده از غیر ابو مخنف در کتاب‌های او سبب شده که در آثار پس از طبری تأثیرگذار باشد. پس لازم است به این نوع گزارش‌ها بیشتر توجه شود و بررسی علمی گردد. گزارش‌ها طبری به شرح ذیل است:

۱. ذلت‌پذیری امام با پیشنهاد پذیرش یکی از مفاد سه‌گانه

طبری در این باره چهار روایت هم‌مضمون از چهار طریق در چهار موضع متفاوت نقل کرده است. گزارش نخست طبری از طریق عمار دهنی، گزارش دوم از طریق حصین، گزارش سوم وی از طریق ابو مخنف و گزارش چهارم بدون سند است. این روایات به شرح زیر است:

روایت اول: «عمّار دهنی به نقل از ابو جعفر علیه السلام [گوید: پس عمر بن سعد سوی حسین علیه السلام روان شد و چون پیش وی رسید، حسین به او گفت: یکی از سه چیز را بپذیر: یا مرا بگذار که از همان جا که

آمده‌ام بازگردم؛ یا بگذار که پیش یزید بروم؛ یا بگذار سوی مرزها روانه شوم. گوید: عمر این را قبول کرد اما عبیدالله به او نوشت: نه، هیچ حرمتی نیست، مگر اینکه دست در دست من نهد. حسین گفت: به خدا هرگز چنین نخواهد شد...» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۹/۵).

روایت دوم: «حصین از قول هلال بن یساف گوید: ابن زیاد گفته بود از واقعه تا راه شام و تا راه بصره را ببندند و نگذارند کسی بیاید و کسی برود. حسین آمد و از چیزی خبر نداشت تا بدویان را دید و از آن‌ها پرسش کرد که گفتند: نه، به خدا چیزی نمی‌دانیم جز اینکه نمی‌توانیم داخل یا خارج شویم. گوید: پس به طرف راه شام روان شد، به طرف یزید، اما در کربلا سواران به او رسیدند که فرود آمد و به خدا و اسلام قسم‌شان داد. گوید: ابن زیاد، ابن سعد و شمر و حصین بن نمیر را سوی وی فرستاده بود، حسین به خدا و اسلام قسم‌شان داد که او را پیش امیر مؤمنان ببرند که دست در دست وی نهد. گفتند: نه، باید تسلیم ابن زیاد شوی» (همان، ۳۹۲/۵).

روایت سوم: «ابومخنف گوید: اما آنچه مجالد بن سعید و صعقب بن زهیر و دیگر اهل روایت گفته‌اند و جمع راویان بر آن رفته‌اند این است که چنین گفت: یکی از سه چیز را از من بپذیرید: یا به همان جا که از آن آمده‌ام باز می‌گردم؛ یا دست در دست یزید بن معاویه می‌نهم که در کار فیما بین، رأی خویش را بگوید یا مرا به هر یک از مرزهای مسلمانان که می‌خواهید بفرستید که یکی از مردم مرز باشم و حقوق و تکالیفی همانند آن‌ها داشته باشم» (همان، ۴۱۳/۵).

روایت چهارم: «در روز عاشورا، حر بن یزید ریاحی پس از تردید در پیوستن به سپاه امام در محاصره با ابن سعد می‌گوید: خدایت قرین صلاح بدارد با این مرد جنگ می‌کنی؟ گفت: به خدا، بله جنگی که دست کم سرها بریزد و دست‌ها بیفتند. گفت: به یکی از سه چیز که به شما گفت رضایت نمی‌دهید؟ ابن سعد گفت: به خدا اگر کار با من بود رضایت می‌دادم اما امیر تو این را نپذیرفت» (همان، ۴۲۷/۵).

شبهه این روایات در کتب متعدد تاریخی اهل سنت نقل شده است (بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۷۳/۳ و ۱۸۲: دینوری، ۱۴۱۰: ۱۱/۲؛ اصفهانی، بی‌تا، ۱۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵۴/۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۴: ۲۲۰/۱۴؛ همو، بی‌تا، ۳۲۲؛ عسقلانی، ۱۴۱۵: ۷۱/۲) نکته قابل ذکر اینکه این روایت در کتب شیعی نیز دیده می‌شود، کسانی مانند شیخ مفید، فضل بن حسن طبرسی، قتال نیشابوری، علامه مجلسی و علامه بحرانی روایت را شبیه به هم نقل کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۳: ۸۷/۲؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۳۶؛ قتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۸۲/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۸۹/۴۴؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۲۴۰/۱۷). روایات موجود در



تاریخ طبری دارای اشکالات سندی و متنی بوده که به شرح ذیل ارائه می‌گردد.

الف) نقد سندی

روایت اول از عمار دهنی، به علت مجهول بودن زکریا بن یحیی الضریر (هیثمی، ۱۴۰۸: ۳۰۳/۴؛ ۲۰/۵، ۴۷، ۱۵۶؛ ۲۷۴/۷ - ۲۷۵؛ ۱۰/۱۲۶، ۱۳۸) و ضعف خالد بن یزید (ذهبی، ۱۳۸۲: ۶۴۷/۱؛ ابن عجمی، ۱۴۰۷: ۱۰۸) سند ضعیف است. سند دوم به حصین بن عبدالرحمان (۱۳۵ق) می‌رسد.^(۴) در سند روایت سوم که از طریق ابومخنف رسیده و نام مجالد بن سعید نیز در آن وجود دارد، فردی نیز به نام صعقب بن زهیرآزدی است که در کتب رجالی نامی از وی موجود نیست. اما برخی روایات این دو در تاریخ طبری و أنساب الأشراف... وجود دارد که به نظر می‌رسد شخصیت‌های مشهور حدیثی بوده‌اند که در این دو کتاب روایاتی به این دو می‌رسد. اما شگفت است که در کتب رجالی نامی از ایشان وجود ندارد. این احتمال وجود دارد که راویان دیگر یا خود طبری عبارت ابتدایی را از قول ابومخنف نقل کرده باشند. طبری این روایت را از چهار طریق نقل کرده گویا مصرّ به این است که روایت قطعاً صحیح بوده و نیز امام قصد سازش و مذاکره داشته است. راوی روایت چهارم نیز «عدی بن حرمله» است که ابومخنف با واسطهٔ ابوجناب کلبی از او نقل کرده که البته هویت عدی مشخص نیست. لازم به ذکر است که وی تنها در تاریخ طبری روایت دارد و کسانی مانند ابن‌کثیر به نقل از طبری روایات او را در کتب خود نقل کرده‌اند (ابن‌کثیر، ۱۴۲۲: ۱۶۶/۸، ۱۶۸، ۱۷۲).

ب) نقد متنی

این چهار روایت با شخصیت حماسی و غیور امام حسین علیه السلام در تضاد کامل و آشکاری است که انکارشدنی نیست. این روایات با روایات دیگری که از امام مبنی بر زیر بار نرفتن ظلم و عزت و... صادر شده سازگاری ندارد. به‌ویژه روایت مشهور ایشان: «شگفتا! زنازاده پسر زنازاده! ما را بر سر دواره مرگ و خواری [تسلیم] قرار داده و چه دور است پست‌منشی از ما، خدا و پیامبر او و جمله مؤمنان و دامان‌های پاکی [که ما را در خود پرورده] و طبع‌های غیرتمند و آزاده مردم سربلند این را نپذیرند که ما [ذلت] فرمانبرداری از فرومایگان را بر [افتخار] جانبازی رادمردان ترجیح دهیم» (مسعودی، ۱۴۲۶: ۱۶۶؛ ابن‌نما، ۱۴۰۶: ۵۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲۴۹/۳ - ۲۵۰، حرّانی، ۱۴۰۴: ۱۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۹/۴۵، ۸۳؛ برای مطالعه بیشتر روایات عزت و نفی ذلت صادر شده از ائمهٔ معصومان: ر.ک: محمدی‌ری‌شهری، ۱۴۱۶: کتاب‌الذلة، ۹۸۲/۲ و ۹۸۴ و کتاب‌العزّة، ۱۹۵۵/۳ و ۱۹۶۴). یا این سخن

امام که مرگ با عزّت و شرافت بهتر است از زندگانی با ذلّت و خواری، در روز شهادتش چنین فرمود: «مرگ از ننگ و خواری بهتر است، و ننگ از داخل شدن در جهنم سزاوارتر است، به خدا قسم که خواری جاری نخواهد شد و مرگ با عزت جاری خواهد شد» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۸۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۶۸//۴؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۳۲/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۲/۴۴؛ ح ۴؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۶۷/۱۷، ۶۸). هم چنین در مقاتل دیگر از جمله کتاب طبری آمده که امام در صبح عاشورا پس از خطبه پیش از شروع جنگ و اتمام حجت بر سپاه مقابل چنین فرمود: «نه دست خواری به شما خواهم داد و نه مانند بندگان فرار خواهم نمود» (بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۸۸/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷/۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۹۸/۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۹/۵؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۴۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۶۸/۴؛ ابن نما، ۱۴۰۶: ۵۱؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۷۹/۸).

چهار روایت مزبور با روایت عقبه بن سمعان غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام (۵) در تعارض است. وی از مدینه تا کربلا همراه امام بوده و از او در هیچ حالتی جدا نشده و با سوگند جلاله می گوید: «همراه حسین بودم با وی از مدینه به مکه رفتم و از مکه به عراق. وقتی کشته شد از او جدا نشدم و از سخنان وی با کسان در مدینه و مکه و در راه و در عراق و در اردوگاه تا به روز کشته شدنش یک کلمه نبود که نشنیده باشم. به خدا آنچه مردم می گویند و پنداشته اند نبود و نگفته بود که دست در دست یزید بن معاویه نهد یا او را به یکی از مرزهای مسلمانان فرستند؛ بلکه گفت: بگذارید در زمین فراخ بروم تا ببینم کار کسان به کجا می کشد» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۳/۵ - ۱۴۱۴؛ نویری، ۱۴۲۳: ۴۲۹/۲۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵۴/۴؛ سبط بن جوزی، ۱۴۱۸: ۲۲۴). هر چهار روایت مذکور با روایت عقبه بن سمعان را طبری نقل کرده است. لذا طبری خود را صرفاً ناقل روایت معرفی می کند تا ناقد روایت.

از این منظر که در برخی از این روایات، دیدار امام با عمر بن سعد خصوصی ذکر شده و سپس پیشنهادهاى امام منتشر گشته، گمانه جعل این دست روایات به دست ابن سعد را تقویت می سازد، از این جهت که پس از واقعه عاشورا، خواسته خود را مجبور نشان دهد، که در اجرای فرمان این زیاد همه فاجعه را به گردن این زیاد بیندازد (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۹۳/۴) و خود را از آتش انتقام قیام تواین و مختار در امان دارد.

طبری در جایی دیگر گزارش کرده است که هانی بن ثبیت حضرمی که هنگام کشته شدن امام حسین علیه السلام حضور داشته بود روایت کرده است: «حسین علیه السلام عمرو بن قرظه انصاری را پیش عمر بن



سعد فرستاد که امشب میان اردوگاه من و اردوگاه خودت مرا ببین. عمر بن سعد با حدود بیست سوار بیامد، حسین نیز با همانند آن بیامد و چون به هم رسیدند حسین به یاران خویش گفت دور شوند. عمر بن سعد نیز با یاران خویش چنین گفت. از آن‌ها دور شدیم چندان که صدا و سخنشان را نمی‌شنیدیم. سخن گفتند و طول دادند تا پاسی از شب گذشت. پس از آن هر کدام با یارانشان سوی اردوگاه خویش بازگشتند و کسان درباره آنچه میانشان رفته بود به پندار سخن کردند، پنداشتند که حسین به عمر بن سعد گفته بود: با من پیش یزید بن معاویه بیا و دو اردو را به جای می‌گذاریم. عمر گفته بود: در این صورت خانه‌ام را ویران می‌کنند. [امام] می‌فرماید: من آن را برای می‌سازم. گفته بود: املاکم را می‌گیرند. [امام] می‌گوید: از اموال خودم در حجاز بهتر از آن به تو می‌دهم. گوید: و عمر این را خوش نداشته بود. گوید: کسان بی‌آنکه چیزی شنیده باشند یا دانسته باشند چنین می‌گفتند و میانشان رواج یافته بود» (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۱۳). روایتی که طبری ناقل آن است، حاوی عبارتی است که سرانجام آن به حدس و گمان منتهی می‌گردد: «ظنا یظنونه ان حسینا قال لعمر بن سعد: اخرج معی الی یزید بن معاویه و ندع العسکرین» این مطلب گویای آن است که به مرور و به تدریج چنین گفت‌وگویی به طور فراوان پر و بال داده شده تا در نهایت روایت ساختگی ذلت‌پذیری امام از آن پدید آمده باشد. از سوی دیگر معنای این جمله امام نیز مبهم است؛ چرا که این سخن را باید ابن سعد به امام گفته باشد نه اینکه امام به وی چنین گفته باشد. افزون بر این راوی این روایت خود به پندار مردم اذعان کرده که گفت‌وگوی امام و عمر بن سعد صرفاً گمان و پندار مردم بود که بدان دامن می‌زدند. طبری نیز در ادامه روایت ذلت‌پذیری امام را نقل کرده و پس از آن به روایت عقبه بن سمرعان اشاره کرده است (همان، ۱۳/۵ و ۱۴). گویا خود طبری نیز به روایت ذلت‌پذیری باوری ندارد و آن را ساختگی می‌داند؛ زیرا روش وی چنین است که چنانچه به روایتی نظر نداشته باشد، آن را نقل می‌کند ولی روایتی که ناقض آن است را نیز پس از آن می‌آورد، اما خود سخنی در مورد آن نمی‌گوید؛ چون روش وی صرفاً حدیثی است.

پس در نتیجه، روایت مذکور دارای خدشه است؛ زیرا، ۱) شروط مذکور به صورت‌های مختلفی ثبت شده، گاهی یک شرط و گاهی دو یا سه شرط و حتی در روایتی بیعت با یزید از جانب حسین علیه السلام مطرح شده است. ۲) سلسله این روایات و اسناد آن به امام حسین علیه السلام نمی‌رسد. یعنی به همان فردی که چنین شرایطی را خواسته، به فرض اینکه خواسته باشد، بر نمی‌گردد، لذا در ابتدای کاری این روایت منکر و ضعیف است. ۳) این روایت ابتدا در منابع اهل سنت گزارش شده و معدود منابع شیعی نیز

شرط سوم یعنی بیعت با یزید را به اتفاق ذکر نکرده‌اند. (۴) چنان‌که از منابع فهمیده می‌شود، گفت‌وگوی امام حسین (ع) و عمر بن سعد به صورت سری بوده است. با این حال چگونه می‌توان گفت که شرایط امام حسین (ع) چه بوده و چگونه و چرا این پیشنهاد سه‌گانه را داده است؟ (۵) اگر امام راضی به بیعت با یزید بود، چرا در همان ابتدای کار در دارالاماره ولید بن عتبه حاکم مدینه چنین نکرد؟ (۶) اگر او به بیعت با یزید راضی بود، پس قیام او چه معنا و انگیزه‌ای داشت؟ (۷) آیا با این شرط [یعنی دیدار با یزید] نخواستند اند چهره محبوب تری از یزید نسبت به عبیدالله نشان داده و چنین القا نمی‌کنند که حسین (ع) از چهره مصلح و با عطفوت یزید بر خلاف عبیدالله انتظار بخشش و عفو داشته است؟ (قائدان، ۱۳۷۴: ۷۴).

۲. شمار یاران امام در نقل سعد بن عبیده

طبری روایتی از حصین بن عبدالرحمان را به نقل از سعد بن عبیده گزارش کرده است. وی یاران امام را نزدیک به یک صد نفر دانسته که پنج نفر از نسب علی بن ابی طالب (ع) شانزده نفر از بنی هاشم، یکی از بنی سلیم و یکی از بنی کنانه هردو وابسته بنی هاشم و پسر عمر بن زیاد بوده‌اند (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۳/۵). در جایی دیگر از قول ابومخنف هجده نفر از خاندان و شصت تن از یاران امام را گزارش کرده است (همان، ۴۵۹/۵ - ۴۶۰).

اولاً: این روایت با روایات مشهور که تعداد یاران اصلی امام را هفتاد و دو نفر و فرزندان از نسل فاطمه (ع) را هجده تن می‌داند (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۷۵/۱؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۸۷/۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۵۶؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۲۲/۵؛ ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۱۰۱/۵؛ خصیبی، ۱۴۱۹: ۲۰۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۹۵/۲؛ طبری آملی، ۱۴۱۳: ۱۷۸؛ قتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۸۴/۱؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۴۰؛ همو، ۱۴۲۲: ۸۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۸/۵) ناسازگار است. ضمن اینکه مراد در نقل سعد بن عبیده، یاران اصلی امام است یا خیر! (ر.ک: رفعت و رحمان ستایش، ۱۳۹۶: ۷۳).
ثانیاً: به علاوه از نسب امام علی (ع) بیش از این تعداد در واقعه کربلا حضور داشته‌اند (کوفی، ۱۴۰۵: ۱۵۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۴: خامسة، ۴۷۵/۱، طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۸/۵).

۳. اسارت دو فرزند عبدالله بن جعفر و شهادتشان پس از عاشورا

طبری می‌نویسد: «دو پسر از آنها [اسرای اهل بیت امام حسین (ع)] از آن عبدالله بن جعفر یا ابن ابی جعفر، رفتند و به یکی از مردم طی پناهنده شدند و آن مرد گردن‌هایشان را زد و سرهایشان را آورد



و نزد ابن زیاد نهاد. ابن زیاد می خواست گردنش را بزند؛ آنگاه گفت خانه اش را ویران کردند» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۳/۵؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۷۱/۸).

این روایت که از حصین بن عبدالرحمان به نقل از سعد بن عبیده نقل شده، در منابع دیگر تا جایی که مورد بررسی قرار گرفت، جز کتاب ابن کثیر یافت نشد. درباره فرزندان عبدالله بن جعفر یعنی عون و محمد، منابع شیعی و سنی - به ویژه طبری در روایت دیگری - بر این متفقند که در همان روز عاشورا، عبدالله بن قطبة طائی، عون را به شهادت رساند و عامر بن نهشل که از بنی تیم الله بن ثعلبة بود محمد را شهید کرد (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۷۷/۱؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۲۰۰/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۷/۵، ۴۶۹؛ اصفهانی، بی تا، ۹۵ - ۹۶؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۰۷/۲؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۴۷؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱۰۶/۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۷۴/۴؛ ابن نما، ۱۴۰۶: ۵۷؛ مجلسی، ۱۴۰۶: ۳۰/۴۵، ۳۴، ۴۴). بنابراین عون و محمد پسران عبدالله بن جعفر جزء اسیران نبوده و در همان روز عاشورا همراه با امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده اند.

۴. یک روایت در مورد حوادث غیرطبیعی پس از شهادت امام

طبری به نقل از حصین گوید: «وقتی حسین کشته شد تا دو سه ماه چنان می نمود که از هنگام طلوع آفتاب تا برآمدن روز، دیوارها به خون آلوده بود» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۳/۵).

طبری تنها یک واسطه را مابین خود و این روایت آورده و او «حصین» است. به عبارت دیگر، روایت او مسند نیست و اگر هم مسند بود چون راوی روایت «حصین» است، از این رو پذیرش روایت ناممکن است.

از دقت در روایات این مطلب فهمیده می شود که روایات حصین و دیگر روایاتی که طبری آن ها را نقل کرده، گویا همچون روایاتی است که وی چندان بدان اعتماد ندارد و نقش «باب النوادر» را ایفا می کند که در زمره احادیث ضعیف است و نمی توان بدان اعتنایی نمود. افزون بر این، در روایت آمده: «وقتی حسین کشته شد تا دو سه ماه چنان می نمود...» بعید نیست راوی روایت و کسی که این واقعه را مشاهده کرده و برای دیگران بازگو نموده بر اساس خیال یا آنچه از خود در ذهن خود پرورانده به این تصورات دست یافته است. اگر جمع کثیری از روایان این روایات را نقل می کردند و یا حداقل در روایت ابومخنف چنین سخنانی بود، پذیرفتنی بود، ولی این دست روایات علی رغم اینکه بسیار کم اند، روایان آن ها نیز ضعیف و کذاب هستند. شبیه روایت مزبور در برخی کتب دیگر نقل شده است که خون آلود بودن را به مدت کوتاه تری تفسیر کرده اند (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۷۷). تناقضات و تعارضات

موجود در این دست روایات سبب عدم پذیرش آن‌ها می‌شود.

همچنین وقتی واقعه مهمی در عالم طبیعت رخ دهد، جغرافی دانان، زمین‌شناسان و دیگر عالمان به تکاپو خواهند افتاد تا از علت آن باخبر شوند، حال آن‌که این رویداد در میان این عالمان مطرح نشده است. اگر این وقایع در جهان مادی رخ داده باشد، چون از شگفتی‌های روزگار است که تنها یک مرتبه در این دنیا روی داده، باید حوادث روزهای پس از شهادت امام به تواتر برای ما نقل شده باشد و نه توسط چند راوی که سند آن‌ها خدشه‌بردار است. البته نکته قابل توجه آن است که عدم تواتر دلیل بر عدم تحقق این رخدادها نیست؛ چه بسا اخبار آحادی که تحقق آن‌ها خدشه‌ناپذیر است. البته بدیهی است، ذکر این قبیل روایات می‌توانست اعراب را به جای آگاه ساختن و پرداختن به فلسفه عاشورا و تبیین نهضت امام حسین علیه السلام و انگیزه این قیام الهی به آن مسائل مشغول نماید و این همان مطلبی است که حکام اموی و عباسی و مورخان وابسته به آنان به‌طور مرموزانه دنبال می‌کردند. از گزارش‌های طبری تحقیق برخی امور غیر طبیعی ثابت نمی‌شود؛ اما اینکه وقایع غیر طبیعی از اساس رخ داده یا رخ نداده، بحث دیگری است که در این مجال نمی‌گنجد؛ زیرا روایات متعددی از فریقین که به شهرت هم رسیده، اصل این تحقیق را اثبات می‌کند؛ اما در نحوه جزئیات و چگونگی آن نیازمند بررسی بیشتر است.

۵. بی احترامی و [کشف عورت از] علی بن الحسین علیه السلام

طبری دو روایت شبیه به هم را نقل کرده که گفتن آن شرم‌آور است چه رسد به پذیرفتن آن! ابتدا به نقل آن پرداخته و سپس کیفیت آن را مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

روایت اول: «ابومخنف از قول مجالد بن سعید گوید: وقتی عبیدالله بن زیاد در علی بن حسین نگریست، به نگهبانی گفت: ببین این به چیزی که مردان می‌رسند، رسیده؟ گوید: آزار او را پس زد و گفت: آری؛ گفت: بپرید و گردنش را بزینید. علی بن حسین به او گفت: اگر میان تو و این زنان قرابتی هست یکی را با آن‌ها بفرست که محافظشان باشد؛ ابن زیاد گفت: خودت و او را همراهشان فرستاد» (طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۷/۵).

روایت دوم: «ابومخنف از قول سلیمان بن ابی‌راشد به نقل از حمید بن مسلم گوید که وقتی ابن زیاد پس از گفتگو با امام سجاد علیه السلام، دستور به کشف عورت او داد، گفته شد: وای بر تو، بنگرید آیا بالغ شده؟ به خدا او را مرد می‌بینم، گوید: مرّی بن معاذ احمری او را دید و گفت: بله بالغ است. گفت: او را بکش، علی بن حسین گفت: پس این زنان را به کی می‌سپاری؟ و زینب عمه‌اش در او آویخت و گفت:



ای ابن‌زیادا! از ما دست بدار، مگر از خون‌های ما سیر نشده‌ای، مگر کسی از ما به‌جای نهاده‌ای؟...
ابن‌زیاد لختی در او و کسانش نگریست و گفت: شگفتا از خویشاوندی، به خدا می‌دانم که خوش دارد
اگر پسر را می‌کشم او را نیز با وی بکشم، پسر را واگذارید، با زنان همراه باش» (همان، ۵: ۴۵۷ و
۴۵۸).

نقد سندی

روایت اول از مجالد بن سعید (۱۴۳ق) است که در کتب رجالی اهل سنت تضعیف شده و او را در
حدیث، قوی نمی‌دانند (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۳۸/۳؛ حموی، ۱۴۱۴: ۲۲۷۱/۵) و معتقدند که چه بسیار
احادیثی که رفع کرده است (ابن‌المبرد، ۱۴۱۳: ۱۴۷). ابن‌ندیم (۳۸۵ق) نیز از شیعه در مورد او
می‌گوید: وی نزد محدثان ضعیف است (ابن‌ندیم، بی‌تا، ۱۰۳). البته برخی او را توثیق و شیعه
خوانده‌اند و ارادت او را در محبت خاندان پیامبر متذکر شده‌اند (ناطق بالحق، ۱۴۲۲: ۶۸۰).

روایت دوم به‌واسطه سلیمان بن ابی‌راشد نقل شده است. نام وی در کتب رجالی موجود نیست.
تنها طبری و کسانی مانند بلاذری و ابوالفرج اصفهانی از او با واسطه ابومخنف روایت نقل کرده‌اند
(بلاذری، ۱۳۷۹: ۷۴/۲؛ اصفهانی، بی‌تا، ۴۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶ و...).

اجمالی که در روایت اول بود در روایت دوم برطرف شده، اما همچنان با مشکلاتی روبروست. این
روایت را ابن‌کثیر به‌نقل از طبری آورده (ابن‌کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۳/۸) و ابن‌اثیر چون مطالبش دقیقاً شبیه
طبری است، به‌نظر می‌رسد از او نقل کرده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۸۲/۴). ابن‌اعثم کوفی نیز به همین
شکل، روایت را شبیه طبری در کتاب «الفتوح» نقل کرده است (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۱۲۳/۵).
کسانی دیگر مانند ابن‌مسکویه و خوارزمی این جریان را نقل کرده‌اند (رازی، ۱۳۷۹: ۸۲/۲؛ خوارزمی،
بی‌تا، ۴۸/۲). بلاذری دو روایت در این مورد نقل کرده که یکی از آن‌ها شبیه روایت اول است،
(بلاذری، ۱۳۷۹: ۲۰۸/۳)؛ در روایت دیگر خود، به‌دستور ابن‌زیاد مبنی بر کشف ازار اشاره‌ای نکرده
است (همان، ۲۰۶/۳) که شبیه نقل دوم بلاذری - یعنی نبود وجود دستور مبنی بر کشف ازار از امام
سجاد^{علیه السلام} در برخی منابع دیگر دیده می‌شود. (ر.ک: خوارزمی، بی‌تا، ۴۸/۲؛ اصفهانی، بی‌تا، ۱۱۹؛
مفید، ۱۴۱۳: ۱۱۶/۲؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۵/۵؛ رازی، ۱۳۷۹: ۸۱/۲؛ ابن‌طاووس، ۱۳۴۸: ۱۶۲؛
ابن‌نما، ۱۴۰۶: ۴۹؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۵۲)

نقد متنی

اضطراب در متن: نکته مورد توجه آن که اگر بدان باورمند باشیم که امام سجاد علیه السلام در آن روزها بیمار یا کودک یا هر دو بوده باشند، دیگر درخواست ایشان از ابن زیاد که فرمود: «پس این زنان را به چه کسی می سپاری؟» بی معنا خواهد بود. گرچه می توان توجیه کرد که مراد امام سجاد علیه السلام کسی بود که بتواند از پس زحمات و مشکلات سفر برآید، اما پاسخ داده می شود که یزید یا ابن زیاد خود نگهبانانی بر کاروان اسرا قرار می دادند که تا مدینه همراه آنان باشند. نکته دیگر اینکه این روایت به طور کامل گویا نیست؛ چراکه بنا به متن آن، وقتی ابن زیاد دستور قتل علی بن حسین علیه السلام را داد، کسی به دستور او توجهی نکرد و سریعاً دستور همراهی با خویشان خودش را به او داد. روایت، دلیل عوض شدن تصمیم ابن زیاد را بیان نکرده است، بنابراین این خبر دارای اضطراب متنی است.

تعارض با دیگر روایات: الف) تعارض با روایت دیگر حمید بن مسلم: نکته مهم دیگر اینکه روایت مجلس ابن زیاد و بی احترامی به امام سجاد علیه السلام با روایت دیگر که از راوی همین روایت یعنی «حمید بن مسلم» نقل شده متعارض است. حمید بن مسلم از خبرنگاران سپاه دشمن بوده که اخباری را از روز عاشورا داده است. وی در جریان غارت خیمه ها پس از شهادت امام حسین علیه السلام می گوید: «نزد علی اصغر پسر حسین بن علی رسیدیم که بر بستر افتاده بود و بیمار بود، شمر بن ذی الجوشن و پیادگان همراه او را دیدم که می گفتند: چرا این را نکشیم؟ گوید: گفتم: سبحان الله، کودکان را هم می کشیم؟ این کودک است» (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱/۴۸۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۵/۴۵۴؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۹۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۷۹؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۸/۱۸۸؛ ذهبی، ۱۴۱۰: ۶/۳۰۴) شبیه این جریان در دیگر کتبی که روایت اول [یعنی کشف عورت! از امام سجاد علیه السلام] را نقل نکرده اند وجود دارد (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۱۱۳؛ طبری، ۱۳۹۰: ۲۵۰؛ خوارزمی، بی تا، ۴۳/۲؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۲/۳۲۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۴/۶۱؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۱۷/۳۰۶). بنابراین می توان به روایت «حمید بن مسلم» بیشتر اعتماد کرد. توضیح دیگر اینکه «حمید» در جریان غارت خیمه ها به کودک بودن امام پی برده، اما ابن زیاد همچنان اصرار دارد که از ایشان باید کشف ازار شود! به علاوه اگر بنابر قول مشهور که ولادت امام را در سال ۳۷ یا ۳۸ پذیرفته اند (زبیری، بی تا، ۵۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۴: ۵/۱۶۳؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۳/۱۴۶؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۱۶۰؛ کلینی، ۱۳۸۸: ۱/۴۶۶) [کلینی سال وفات ایشان را سال ۹۵ و سن ایشان را در زمان شهادت ۵۷ ساله دانسته است]؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲/۱۳۷؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۴/۱۷۵؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۲/۷۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۶/۸ [به نقل از کتاب موالید



أهل البيت]) در آن زمان امام را بیست و چهار ساله بدانیم همانطور که برخی چنین متذکر شده‌اند، (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ۶۳۰/۱۱؛ مغربی، ۱۴۰۹: ۱۵۴/۳) روایت کشف ازار بی معنا خواهد بود.

ب) تعارض با روایت قتل دیگر کودکان: شاید پرسش شود اگر امام سیزده ساله دانسته گردد و گفتار حمید بن مسلم که گفت: «مگر کودکان را می کشیم؟»، صحیح فرض شود، پس کسانی مانند قاسم، عبدالله و ابوبکر از فرزندان امام حسن علیه السلام که به شهادت رسیدند، چگونه با این روایت سازگاری دارد؟ در پاسخ چنین گفته می شود: کشتن کودکان امام حسین علیه السلام در بحبوحه و کشاکش پیکار و نبرد بوده، اما حمید بن مسلم هنگامی چنین سخنی را گفت که جنگ به اتمام رسیده و سپاه دشمن مشغول جمع غنایم و گرفتن اسیر هستند؛ بنابراین سنتی که بنی امیه در واقعه عاشورا برجای گذاشتند، کودک کشی به هنگام اسارت است و عرب را رسم بر این نبوده که «کودکان اسیر» را به قتل برسانند، اما در جنگ و هنگامه آن، کودک کشی بنابر قساوت عرب بوده که سپاه ابن زیاد از قساوت نهایت بهره را برای خود اندوختند و پسران امام حسن علیه السلام را به شهادت رساند. امام رضا علیه السلام در عدم پاسداری بنی امیه نسبت به حرمت و شرافت ماه محرم فرمودند که اهل جاهلیت اهل حفظ و پاسداشت حرمت ماه محرم بودند اما بنی امیه تا حد امکان حرمت این ماه و خاندان پیامبر را شکستند (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۲۸؛ همو، ۱۳۷۸: ۲۹۹/۱).

در حقیقت بر فرض صحّت روایت دستور ابن زیاد مبنی بر قتل امام، صرفاً به خاطر پاسخ های کوبنده و طعنه دار امام بود نه بلوغ ایشان؛ چون در این مجلس امام پرسش های ابن زیاد را با آیاتی از قرآن پاسخ می فرمود که به گونه ای زیر سوال بردن فعل و دستگاه حکومتی بود که ابن زیاد غضبناک تصمیم به چنین دستوری گرفت.

نقد بر اساس علم کلام شیعی: شیعه بر اساس رویکرد خویش معتقد است جز وحی تشریحی، تمامی شؤنی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد، برای ائمه نیز در جریان است (کلینی، ۱۳۸۸: ۱۷۶/۱؛ طوسی، بی تا، ۱۱۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷۶/۱؛ ۳۸۷/۴ - ۴۰۱)؛ از این رو بنا بر روایتی که در برخی از کتابهای از شیعه نقل شده و بر این بنا استوار است که اگر کسی به عورت امام نگاه افکند دیدگانش نابینا خواهد شد؛ بر این اساس به روایت کشف عورت نمی توان اعتماد نمود؛ چرا که طبق روایت چون کشف ازار صورت گرفت، کسی که مرتکب این عمل شد، بنا به شواهد نابینا نشد. پس این روایت تاریخی قابل اعتنا نیست. این روایت در حقیقت دو شکل دارد: یکی مربوط به جریان غسل پیامبر صلی الله علیه و آله

است که ایشان علیه السلام بنا به شکل اول به امیر مؤمنان علیه السلام سفارش اکید فرمودند: «کسی جز تو نباید مرا غسل دهد، اگر کسی جز تو مرا غسل دهد، نابینا خواهد شد» امام چون دلیل این امر را جویا می‌شوند، پیامبر پاسخ می‌دهند: «جبرئیل از پروردگار مرا حدیث کرد که هر کس جز تو به عورت من نگاه افکند کور می‌شود...» (الإمام الرضا، ۱۴۰۶: ۱۸۸؛ مغربی، ۱۴۰۹: ۴۱۹/۲؛ صدوق، ۱۳۶۲: ۵۷۳/۲؛ علوی، ۱۴۲۸: ۱۵۲؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۶۶۰؛ ابن طاووس، ۱۴۲۰: ۵۴۶، ۶۰۶؛ عاملی نباطی، ۱۳۸۴: ۹۴/۲؛ حرّعاملی، ۱۴۲۵: ۳۱۰/۱؛ بحرانی، ۱۳۷۸: ۱۱۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹۲/۲۲؛ ۵۱۷، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۴۵؛ ۴۳۴/۳۱؛ ج ۷۸، ص ۳۰۲، ۳۰۴؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۹۷/۲؛ هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ۲۴۲/۱۲، ۲۴۳، ۲۵۹). شکل دوم این روایات آن است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل دادم، در حالی که تنها بدم و ایشان در لباس خود بود. قصد کردم که جامه او را بیرون بیاورم که جبرئیل [و یا فریادزنده‌ای] فرمود: یا علی! برادرت را عریان نکن... و من از روی لباس ایشان را غسل دادم» (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۷۱/۲؛ ابن طاووس، ۱۴۲۰: ۲۱، ۲۰۹، ۶۰۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۴۶/۲۲؛ ۳۰۵/۷۸؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۹۸/۲، ۱۹۹، ۲۰۰)؛ به نظر می‌رسد شکل دوم این دست روایات صحیح‌تر است؛ چرا که تمامی بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام عورت محسوب می‌شود، از این رو غسل پیامبر صلی الله علیه و آله از روی لباس انجام شده است (طوسی، ۱۴۰۷: ۴۶۸/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۵۹۲/۲۵؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹: ۴۶۸/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۴۱/۲۲) چنان‌که جبرئیل این تذکر را به امام فرمود. اما نکته اینجاست که محدوده عریان کردن بدن دقیقاً مشخص نشده؛ چراکه برخی بر آنند مراد از اینکه بدن پیامبر صلی الله علیه و آله عورت است و یا خصوصاً عورت ایشان، منظور قسمت‌هایی است که از شکم به پایین [تا حد پاهای] پوشانده می‌شود (نوری، ۱۴۰۸: ۱۹۹/۲). پس بر اساس رویکرد شیعی این روایت نیز دارای خدشه است.

نقد دیگر ناقلان: چنین نقلی را کسانی دیگر مانند جاحظ (۲۵۵ق)، ادیب معروف در الرسائل السياسية (جاحظ، ۱۴۲۳: ۴۲۱) و ابن ابی‌الحدید (۶۵۶ق) نیز به تبع شیخ اعتقادیش ابو عثمان جاحظ با عنوان «شیخنا ابو عثمان» در شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲۳۶/۱۵) نقل کرده‌اند. حتی اگر کسی از این افراد، بیماری حضرت را بهانه کنند، باید برای سخنرانی و رسواگری امام توجیهی دست و پا کنند که چگونه فرد بیمار چنین سخن می‌راند که در این بی‌حرمتی بیماری بر وی غالب آمده باشد، چنان‌که توان دفع هتاک را نداشته باشد؟! محل شگفتی است که حتی شارح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید که گاه با ریزینی تاریخی به نقد برخی وقایع پرداخته در چنین مواردی سکوت اختیار کرده است (برای مطالعه بیشتر درباره آسیب‌شناسی روایات عاشورایی ابن ابی‌الحدید ر.ک: فراتی،



۱۳۸۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۸۶/۱؛ همو، بی تا، ۸۲).

۶. گریستن و اظهار ندامت یزید بر قتل امام حسین علیه السلام

طبری به نقل از یکی از غلامان معاویه به نقل از سعد بن عیبده آورده است که هنگامی که سر حسین را نزد یزید آوردند آن را پیش روی خویش نهاد، او را دیدم که می گریست و می گفت: اگر میان او و حسین خویشاوندی بود، چنین نمی کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۳/۵). در موضعی دیگر آورده چون زحر بن قیس و دیگر یارانش با سر امام و دیگر شهدا به نزد یزید رفتند و زحر به رجزخوانی پرداخت؛ چشم یزید اشک آلود شد و گفت: از اطاعت شما بی کشتن حسین نیز خشنود می شدم، خدا پسر سمیه را لعنت کند، به خدا اگر کار وی به دست من بود می بخشیدمش، خدا حسین را رحمت کند (طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۹/۵ - ۴۶۰).

گریستن یزید در منابع شیعی نقل نشده، آنچه که بدان توجه داده شده، آن است که یزید اندک زمانی سر خود را فرود آورد و سپس گفت: «بدون کشتن حسین هم از فرمانبرداری شما خشنود بودم...» (مفید، ۱۴۱۳: ۱۱۸/۲؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۱۴۲/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۰/۴۵؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۴۳۰/۱۷ و...) در منابع اهل سنت مطلبی مشابه گزارش طبری وجود دارد (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۸۶/۱؛ همو، بی تا، ۸۲؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۲۱۹/۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۶۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۸۳/۴؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۱/۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۱/۵). گفتنی است در کتاب بلاذری سخنی از گریستن یزید به میان نیامده است. یزید با ظاهرنامی ها سعی داشت که خود را قاتل امام نداند و این فعل را به ابن زیاد نسبت دهد (همان؛ دینوری، ۱۴۱۰: ۱۲/۲). این ظاهرنامی در الأخبار الطوال بیشتر مشهود است.^(۶) یزید در ادامه، پلیدی خود را بیشتر آشکار می کند و سخن خود را نقص می کند و سپس به این بیت تمثل جست: «سرهای مردانی را که بر ما عزیز بودند شکافتیم و آنان نافرمان بردارتر و ستمکارتر بودند» (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۶۰) طبق دو گزارش طبری، می توان گریستن یزید را در دو نتیجه خلاصه کرد: یکی گریستن به هنگام آوردن رأس مبارک امام و دیگری گریستن به هنگام رجزخوانی زحر بن قیس در حضور رأس مبارک امام و دیگر شهدا. سیاق روایت نخست به گونه ای است که رأس مبارک امام به تنهایی در مقابل یزید گذارده می شود و وی می گرید؛ اما سیاق روایت دوم و بنابر آنچه از روایات قبل و بعد برداشت می شود، به گونه ای است که یزید در مقابل امام سجاد علیه السلام و اهل بیت تظاهر به گریستن نمود. روایت نخست محکوم به جعل است؛ چرا که روایات دیگری مبنی بر سرودن اشعار مشهور با مضمون الحاد و کفر (لیت اشیاخی بیدر شهدوا...) بلافاصله پس از گذاشته شدن سر امام در

پیش روی او وجود دارد، ضمن اینکه با چوب به لبان مبارک امام ضرباتی وارد ساخت (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۱۲۹/۵؛ اصفهانی، بی تا، ۱۱۹؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۷۱۵/۴؛ مقدسی، بی تا، ۱۲/۶؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۹۱۵؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۲/۸، ۲۰۴). قابل توجه اینکه خود طبری نیز از اشعار یزید و ضربات چوب بر لبان امام نیز روایت نقل کرده است (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۰/۵)؛ اما سیاق روایت دوم به گونه ای است که می توان آن را توجیه به تظاهر یزید نمود؛ چراکه وی در میان اهل بیت و برای خوش جلوه دادن خود چنین تظاهری کرد، اما برخی منابع روایات خود را به گونه ای نقل کرده اند که سرودن اشعار و وارد ساختن ضرباتی با چوب بر لبان مبارک امام در حضور امام اهل بیت صورت پذیرفته است (اصفهانی، بی تا، ۱۱۹؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۷۱۴/۴ - ۷۱۵؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۹۱۵؛ مقدسی، بی تا، ۱۱/۶) بنابر نقل این منابع نیز می توان اصل توجیه گریستن یزید را نیز نپذیرفت.

اما شواهد روایی و تاریخی دیگر نیز آن را رد می کند، شواهدی از قبیل: دستور یزید به ولید بن عتبه برای کشتن امام علیه السلام، (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۴۴۳/۱؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۴۴/۵، ۳۰۰ - ۳۰۲؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۷ - ۲۲۸؛ یعقوبی، بی تا، ۲۴۱/۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۳۸/۵ - ۳۴۰). ترور امام در موسم حج (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۹/۴۵)، نامه های یزید در مورد قتل امام (اندلسی، ۱۴۰۴: ۱۳۰/۵؛ بلاذری، ۱۳۷۹: ۱۶۰/۳)، اعتراف ابن زیاد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۸۳/۵؛ رازی، ۱۳۷۹: ۸۶/۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۳/۶؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۲۱۹/۸)، به گردن یزید انداختن شهادت امام از سوی حضرت زینب علیها السلام (ابن طیفور، بی تا، ۳۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۳۰۸/۲؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۳۸۸/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۳/۴۵، ۱۵۸؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۹۷۰/۱۱) و ابن عباس (یعقوبی، بی تا، ۲۴۸/۲؛ مقدسی، بی تا، ۵۳۱/۱) و معاویه بن یزید، (یعقوبی، بی تا، ۲۵۴/۲) و رضایت یزید به قتل امام علیه السلام پس از شهادتش (سبط بن جوزی، ۱۴۱۸: ۶۵، ۲۶۰). به علاوه بر فرض وجود ظاهرنامایی توسط یزید، می توان این نکته را بازگشت به سه عامل دانست: دروغگویی یزید، دگرگون شدن اوضاع و بیم یزید از زوال حکومتش و بعید نیست که شماری از مزدوران، چنین روایاتی را در کتاب های تاریخ و زندگینامه ها درج کرده باشند تا بدین وسیله یزید را پاک و تبرئه کنند، بگذریم از اینکه کسانی چون ابن سعد در پایان مقتلش بر امام و پدر و برادر ایشان درود می فرستد (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۵۱۹/۱؛ همو، بی تا، ۹۶).

۷. هدایت یافتن یزید و معاویه در مشاجره حضرت زینب علیها السلام و یزید

طبری به نقل از ابو مخنف و با واسطه حارث بن کعب^(۷) از فاطمه دختر امام علی علیه السلام درباره حضور اسرا در مجلس یزید گوید: «... یکی از مردم شام که سرخ روی بود، برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان،



این را به من بده، مرا که دختری پاکیزه روی بودم منظور داشت که لرزیدم و ترسیدم و پنداشتم که این کار بر آن‌ها رواست و جامه خواهرم زینب را گرفتم. خواهرم زینب از من بزرگتر بود و خردمندتر و می دانست که چنین نخواهد شد. گفت: دروغ گفתי و پستی کردی که این نه حق تو است و نه حق او. یزید خشمگینانه گفت: دروغ گفתי به خدا این کار حق من است و اگر بخواهم می کنم، زینب گفت: هرگز به خدا! خدا این حق را به تو نداده و نتوانی کرد؛ مگر از کیش ما برون شوی و به دینی جز دین ما بگروی. گوید: یزید از خشم به هیجان آمد و گفت: با من چنین سخن می کنی! آنکه از دین برون شد، پدرت بود و برادرت. زینب گفت: تو و پدرت و جدّت به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم و جد من هدایت یافتید. گفت: ای دشمن خدا دروغ می گویی گفت: تو امیر مقتدری، به ناحق دشنام می گویی و با قدرت خویش زور می گویی. گوید: به خدا گویی یزید شرمگین شد و خاموش شد، پس از آن شامی تکرار کرد و گفت: ای امیرمؤمنان این دختر را به من بده، یزید گفت: دور شو که خدا مرگ محتومت دهد» (طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۱/۵ - ۴۶۲).

در این روایت چند نکته را باید لحاظ کرد. یکی درباره حضور فاطمه دختر امام علی علیه السلام در واقعه کربلاست. در منابع هیچ خبری مبنی بر حضور او در کربلا و واقعه عاشورا و همراهی با امام وجود ندارد. کسانی هستند که این قضیه را به دختر امیرمؤمنان علیه السلام نسبت داده اند اما این واقعه دلیل بر حضور او در کربلا نیست؛ چراکه تنها روایتی که حضور او را ثابت می کند، همین روایت است؛ از این رو نیازمند بررسی بیشتر است. بلاذری، طبری، شیخ صدوق، ابن جوزی، ابن کثیر، علامه مجلسی و بحرانی با اختلاف در نقلی که در منقولات خود دارند، این روایت را به صورت های گوناگون نقل کرده اند (بلاذری، ۱۳۷۹: ۲۱۶/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۱/۵ - ۴۶۲؛ صدوق، ۱۳۷۶: ۱۶۷؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۳/۵؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۴/۸؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۳۹۶/۱۷) ضمن آنکه در منقولات ایشان فاطمه دختر امام علی علیه السلام معرفی شده است. شیخ مفید، طبری و ابن شهر آشوب برای امام علی علیه السلام فرزندی به نام فاطمه بر شمرده اند و مادر او را «ام ولد» خوانده اند (مفید، ۱۴۱۳: ۳۵۵/۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۵۵/۳؛ طبری، ۱۳۹۰: ۲۰۳). همچنین نقل است که فاطمه دختر امام علی علیه السلام عمری طولانی داشت که امام صادق علیه السلام را درک کرد (حمیری، ۱۴۱۳: ۱۶۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۶/۴۲).

در مقابل روایت دیگری در مقتل خوارزمی (۵۶۷ق) وجود دارد که «فاطمه دختر حسین علیه السلام جامعه خواهر و عمه اش زینب را گرفت...» (خوارزمی، بی تا، ۶۹/۲ - ۷۰) و مراد از خواهر، سکینه دختر امام

حسین علیه السلام است و آن مطالب با این روایت قابل جمع است.

دیگر اینکه برخی از آوردن نام، خودداری کرده و تنها به عنوان «زیبارویی از دختران شان» (مژی، ۱۴۰۶: ۴۲۹/۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۴: ۳۰۴/۲) یا «زیبارویی از دخترانش» (ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۷/۸) یا «دختر بچه‌ای از آنان» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۰۹/۳ - ۳۱۰) بسنده کرده‌اند و سپس همان موضع حضرت زینب علیها السلام را آورده‌اند.

ابوالفرج اصفهانی تنها کسی است که این ماجرا را به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده است (اصفهانی، بی تا، ۱۲۰) که به نظر می‌رسد روات، این خبر را با خبر مجلس ابن زیاد اشتباه گرفته و آنچه در مجلس ابن زیاد رخ داد (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۵، ۴۸۰/۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۸/۵؛ ابن اعمش کوفی، ۱۴۱۱: ۲۳/۵؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۷۱۳/۴؛ رازی، ۱۳۷۹: ۸۲/۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۵/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۸۲/۴؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۴/۸) را به مجلس یزید نیز تعمیم دادند، این سخن به این دلیل است که چون نقل مجلس ابن زیاد مشهورتر است.

روایت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام در کتب دیگری آمده است (مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۱/۲؛ فتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۹۱/۱؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۲۵۴؛ همو، ۱۴۰۳: ۲، ص ۳۱۰؛ ابن نما، ۱۴۰۶: ۱۰۰؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۴۳۶/۱۷). ابن طاووس (۶۶۴ق) همچنین مراد از کنیز را هم فاطمه و هم حضرت زینب علیها السلام نوشته و در پایان آورده که مرد شامی یزید را به دلیل اسارت فرزندان پیغمبر سرزنش کرد (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۸۷). البته آنچه مرد شامی گفته از شخصیت و منش اموی شامیان به دور است. به علاوه در دیگر منابع نیز چنین سخنی از او وجود ندارد.

برخی مانند ابن اثیر آورده‌اند: «فاطمه دختر حسین که بزرگتر از سکینه بود، گفت: ای یزید! آیا دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله باید اسیر باشند؟ گفت: ای دختر برادر! من هم نسبت به چنین امری ناخوشایندم. فاطمه گفت: به خدا برای ما یک حلقه نگذاشتند. یزید گفت: برادرزاده‌ام! آنچه به تو می‌دهم بیشتر از آن است که از تو گرفته‌اند. مردی شامی به یزید گفت: این را به من ببخش! یعنی فاطمه را، که فاطمه جامه خواهرش زینب را که بزرگتر از او بود را گرفت» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۸۶/۴). قسمت ابتدایی روایت ابن اثیر نیز شبیه روایتی دیگر از طبری است که فاطمه را دختر امام حسین علیه السلام معرفی کرده است و تنها ماجرای مشاجره یزید و حضرت زینب علیها السلام را نیاورده است (طبری، ۱۳۸۷: ۴۶۴/۵).

به نظر می‌رسد این گزینش طبری از دو روایتی است که با هم مشابه بوده، از این رو قسمت دوم



روایت که واکنش حضرت زینب علیها السلام نسبت به درخواست مرد شامی است را از روایت حذف کرده است. این نکته نتیجه می‌دهد که طبری بنا به تشابه اسمی میان دو فاطمه، یکی را برگزیده و همین امر سبب شده دیگر مورخان و محدثان به تقلید از روایت طبری، روایت او را در کتب خود ثبت کنند. در موضعی دیگر که از نیک‌رفتاری مرد شامی در همراهی اسیران به مدینه سخن می‌گوید، به نقل از فاطمه دختر امام علی علیه السلام سخن از هدیه زیورهایشان به مرد شامی به میان می‌آورد... (همان، ۵/۴۶۲ - ۴۶۳). بدون تردید این سهو یا از راوی است و یا از خود طبری! تشابهی که طبری برای خود درست کرده، سبب شده در این جایگاه نیز فاطمه را خواهر حضرت زینب علیها السلام معرفی کند. از سوی دیگر این روایت با روایات بی‌شماری که در مورد غارت خیمه و زیورآلات دخترکان و زنان خیمه امام حسین علیه السلام وارد شده در تعارض است؛ از این رو روایت مزبور نمی‌تواند قابل پذیرش باشد. اگر گفته شود یزید عوض آن‌ها را به زنان اهل بیت داد، نیز پذیرفتنی نیست؛ چراکه بنا به نقل علامه مجلسی اموال غارت‌شده و یا هبه‌شده به اهل بیت از سوی یزید پذیرفته نشد. ام‌کلثوم نیز سخنی دارد که در ازای هدایا فرمود: «چه بی‌حیا و بی‌چشم و رویی؟ برادر و اهل‌بیت را می‌کشی و عوضشان را به من می‌دهی» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۶/۴۵ - ۱۹۷). بنابراین زنان اهل بیت هیچ زیورآلاتی نداشتند که بخواهند به مرد نیک‌رفتار هبه کنند. اما تنها چیزی که یزید به امام سجاد علیه السلام بازگرداند، دوک حضرت زهرا علیها السلام، روپوش، گردنبند و پیراهن ایشان بوده اما در ازای بقیه اموال غارت‌شده، دوست دینار نیز داد که امام آن را میان تهیدستان تقسیم نمود (ابن‌طاووس، ۱۳۴۸: ۱۹۵؛ ابن‌نما، ۱۴۰۶: ۱۰۶؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۲/۴۵۸). البته چه بسا وسائلی که از اهل بیت غارت شده بود به ایشان بازگردانده شد که البته یافتن وسائل غارت‌شده در میان انبوه سربازان اندکی مشکل و بعید به نظر می‌رسد.

روایت مورد بحث در روضه الواعظین نیز نقل شده، تنها با این تفاوت که پس از درخواست مرد شامی، فاطمه دختر حسین علیه السلام پیراهن خواهر خود را می‌گیرد و خواهرش از او دفاع کرده و با یزید به مشاجره می‌پردازد. ابن‌فقال در روایتش، سخنی از حضرت زینب نمی‌آورد و از خواهری سخن گفته که بنا به قرینه سخن پیشین خود در مورد حضرت سکینه، او را منظور داشته است (فتال‌نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۹۱/۱ و ۱۹۲).

اما در مورد حضور فاطمه دختر امام حسین علیه السلام در کربلا^(۸) افزون بر روایات حضور او در مجلس یزید، روایتی مسند از شیخ صدوق (۳۸۱ق) نیز وجود دارد که از جریان غارت خلخال و اموال و نداشتن چادر پرده برداشته است (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۲/۴۵؛ جزائری، ۱۴۲۷: ۱۴۲۷).

۲۳۵/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۱۷/۳۶۰).

اگر رسم و قرار بر این بوده که یزید با ظاهرنمایی و ریاکاری بر اسرای خود رقت نشان داده و ترحم کند، خشمگین شدنش به نظر می‌رسد اندکی بی‌مورد است. البته جسارت و شجاعت حضرت زینب علیها السلام به دستگاه حکومت سبب شد یزید خشمگین گردد؛ اما با کلام ایشان - چون بنا بر ظاهرنمایی بوده - نمی‌بایست خود را از حالت رقت و ترحم خارج کرده باشد؛ چرا که دقیقاً پیش از همین روایت طبری، گریستن و رقت یزید را نقل کرده است.

اینکه حضرت زینب علیها السلام از هدایت یافتن یزید و پدرش معاویه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته باشد، کمی بعید به نظر می‌رسد. آیا می‌توان باور داشت حضرت زینب علیها السلام علی‌رغم جسارت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خاندان ابوسفیان را هدایت یافته بداند؛ هم‌چنان‌که چون سخن از هبه یزید به مرد شامی می‌شود، حضرت به او می‌فرماید: «... مگر اینکه از دین ما خارج شوی» یزید با جسارت‌های خود به احکام شرعی اسلام پیش از این از دین خدا برون شده بود و با واقعه فطف خروج خود را از دین قطعی کرد؛ بنابراین، گفتار حضرت زینب علیها السلام را باید ساخته پرداخته جاعلان دانست، وگرنه چون یزید فاطمه را به مرد شامی نبخشید، باید او را هم‌چنان مقید به احکام دینی دانست و این با دیگر عملکردهای وی و آنچه تاریخ گزارش کرده در تنافی آشکاری است.

البته اگرچه مخاطب حضرت زینب علیها السلام یزید است، اما ظاهراً همه اهل دربار خاندان بنی‌امیه و بنی‌مروان و یا برخی از سران برخی بلاد دیگر در مجلس وی حضور دارند؛ از این رو نیاز است که سخن ایشان، همه طیف‌های گوناگون حاضر در مجلس را در برگیرد، ضمن رسوایی حکومت یزید، اهدافی مانند معرفت بخشی حاضران در مجلس، یاد از مناقب خاندان اهل‌بیت، یادآوری ماجرای آزادشدن خاندان یزید در فتح مکه و... را از نظر نباید دور داشت.

۸. حضور یزید بر سر غذا منوط به حضور امام سجاد علیه السلام

طبری درباره برخورد یزید با امام سجاد علیه السلام آورده است که یزید به چاشت و شام نمی‌نشست مگر آنکه علی بن حسین را پیش می‌خواند (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۴۶۲). بر فرض صحت، این موضوع زمانی بود که کفه معادله عوض شد و اوضاع به زیان یزید تغییر کرد. او برای حفظ ظاهر و از روی سیاست و از ترس فتنه اقدام به این کار کرد (شامی، ۱۳۸۶: ۶/۲۳۰). اما در پنهان و در واقع چنان‌که روایات تصریح دارند، بارها در صدد قتل امام سجاد علیه السلام برآمد (مسعودی، ۱۴۲۶: ۱۷۰؛ راوندی، ۱۴۰۷: ۶۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲/۳۵۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۴/۱۷۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۶۹/۱۵۹؛ حرّعاملی،



۱۴۲۵: ۷۸/۴) و قصد ترورش را داشت و در گفت‌وگوی با امام نیز از نیت پلیدش برداشت. از این رو به نظر می‌رسد گویا مورخان مزدور به دنبال تطهیر سیمای یزید بوده‌اند؛ لذا به نقل و ثبت این روایات همت گماشتند.

۹. هدیه یزید به زنان و دختران در عوض اشیای غارت شده

طبری می‌نویسد: «چون به نزد یزید رسیدند... فاطمه دختر حسین که بزرگتر از سکینه بود، گفت: «به خدا برای ما یک حلقه نگذاشتند. یزید گفت: برادرزاده‌ام! آنچه به تو می‌دهم بیشتر از آن است که از تو گرفته‌اند.... یزید کسی پیش هر یک از زنان فرستاد که از تو چه گرفته‌اند و هر یک از آن‌ها هر چه گفت، به هر مقدار بود دو برابر آن را داد» (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۶۶۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۲۲: ۸/۱۹۶). مشابه این روایت در منابع دیگر نیز نقل شده است (ابن‌سعد، ۱۴۱۴: خامسة/۱۸۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۸۶/۴). در مورد این دست روایات باید گفت:

صحت این روایات محلّ مناقشه است؛ زیرا شأن اهل بیت علیهم‌السلام که معدن حماسه و غیرت و صاحبان عزّت و سربلندی هستند، بالاتر و والاتر از آن است که از مردی خبیث و بدرفتار و بدنهاد چیزی دریافت کنند. از این رو این گزارش نمی‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد.

به فرض پذیرش آن‌ها، تقاضای اهل بیت جنبه مادی نداشت، بلکه در میان چیزهای غارت‌شده مواردی خاص اهل بیت بود، به‌ویژه آنچه به حضرت زهرا علیها‌السلام تعلق داشت که با هیچ چیز قابل تعویض نبود (ابن‌طاووس، ۱۳۴۸: ۱۹۵؛ ابن‌نما، ۱۴۰۶: ۱۰۶؛ حسینی موسوی، ۱۴۱۸: ۲/۴۵۸). با این حال ابن‌نما می‌نویسد: «پس از اینکه وسایل را بازگرداندند، یزید دوست دینار مازاد بر آن‌ها به امام داد که امام همه آن‌ها را میان فقرا تقسیم نمود؛ البته بر فرض صحت و پذیرش این روایت، پذیرش برخی از هدایا از روی اجبار از ناحیه یزید امر بعیدی نیست» (ابن‌نما، ۱۴۰۶: ۱۰۶).

ممکن است برخی زنان اهل بیت چنین اموری را نقل کرده باشند و مقصود ایشان جهت ماندگاری در تاریخ کربلا بیان عمق فاجعه و جنایتی بود که در کربلا اتفاق افتاد.

هرکس مالش غصب شده باشد، حق دارد آن را مطالبه کند و هیچ عیبی هم ندارد. اما چیزهایی به این نقل افزوده شده که پذیرش آن را جای تأمل کرده است. در اینجا اهداف سیاسی فاسدی است که از آن‌ها نمی‌توان چشم پوشید (شاوی، ۱۳۸۶: ۶/۲۱۹ - ۲۲۰).

شاید از سوی یزید اشیایی - یا جهت راحتی سفر و یا دیگر امور - به اهل بیت علیهم‌السلام داده باشند که مزدورانی در این بین این هدایا را به خاطر طلب و درخواست اهل بیت علیهم‌السلام جا زده‌اند و این روایات را

ساخته‌اند، اما مهم این است که در این روایات نیامده که آن‌ها آنچه را دادند گرفتند یا نه! تنها به این بسنده شده که دو برابر آن را داد.».

نتیجه

۱. یکی از مهم‌ترین گزارش‌هایی که از واقعه‌عاشورا بر جای مانده، مقتل الحسین موجود در تاریخ طبری است. طبری در تاریخ خود سه روایت از قیام امام آورده است، روایت نخست وی از عمار دهنی است که حال رجالی روات دیگر آن ضعیف است. روایت دیگر وی از آن حصین است که بسیار مختصر و پر اشتباه بوده و در پایان روایت ابومخنف به روایت هشام با ذکر تمام اسناد. روایت ابومخنف عمده روایاتی است که طبری در مقتل الحسین خود گرد آورده است.

۲. نمی‌توان روایت ابومخنف را - که طبری طریقی برای رسیدن به گزارش اوست - چشم‌بسته و بدون تحلیل پذیرفت؛ چون برخی از روایات آن نیز علاوه بر اشکال سندی، دچار اشکالات مهم متنی است. وضعیت گزارش‌هایی غیر از گزارش ابومخنف چالشی‌تر به نظر می‌رسد. اختلافات و تناقضات موجود در این گزارش‌ها بی‌نیازکننده از تحقیق علمی در آن‌ها نیست. در مجموع وجود اختلافات حاکم بر گزارش‌های دهنی، حصین و ابومخنف نشان می‌دهد که روش طبری جمع روایات است؛ نه صرفاً نقل روایاتی که در جهت منافع امویان باشد.

۳. نزدیکی ابومخنف به عاشورا و نیز گزینش وی در اساتیدی که عاشورا را برای وی به تصویر کشیده‌اند، سبب شده روایت او همواره روایتی متقدم و قابل توجه در میان عالمان شیعی و سنی تلقی گردد. با این حال روایت او نیز از چالش‌های حدیثی - تاریخی مصون نمانده به‌حدی که بنا بر رویکرد شیعی، مرتبت و شأن امام معصوم را در مواردی تنزل نموده و یا خواسته یا ناخواسته قیام را تحت تأثیر خواسته‌های اموی قرار داده که توجه بیشتری را می‌طلبد، بسا که برخی جاعلان، روایاتی به نام ابومخنف جا زده و برساخته باشند.

۴. این نکته نیازمند توجه است که روش طبری - حداقل در روایات عاشورایی - صرفاً نقل و بیان اخبار - حتی سره و ناسره - است، از این رو خود به‌دنبال نقد رخدادها نیست. البته می‌توان گفت آمیخته نقل کردن اخبار متناقض و یا متعارض خصوصاً در گزارش‌هایی غیر از ابومخنف می‌تواند شک و شبهه هر خواننده را بیشتر کند.

۵. با کنار هم قراردادن روایات مختلف و گاه متناقض و متعارض، می‌توان ارتباط دقیقی میان



روایات طبری و دیگر مورخان و محدثان شیعی جست. بدیهی است روایات طبری با رویکرد سنی مآبانه نگاشته شده، فارغ از این که امام و خاندانش از خاندان رسول الله ﷺ هستند. از این رو شخصیتی مانند امام حسین ﷺ می‌تواند دچار خطا گردد و یا تصمیمی عجولانه اتخاذ کند.

۶. در این پژوهش نیز به این روایات قابل تأمل که مربوط به بازۀ زمانی حضور امام حسین ﷺ در کربلاست، اشاره شد و موارد زیر از این دست است: ذلت‌پذیری امام با پیشنهاد یکی از مفاد سه‌گانه، اسارت دو فرزند عبدالله بن جعفر و شهادتشان پس از عاشورا، کشف عورت از علی بن الحسین ﷺ، هدایت یافتن یزید و معاویه در مشاجره حضرت زینب ﷺ با یزید و... از جمله روایاتی است که با شواهد عقلی، تاریخی و روایی سازگاری ندارد، از این رو پذیرش آن غیرممکن خواهد بود.

پی‌نوشت:

(۱) گفتنی است این چهل مقتل علاوه بر متون روایی دسته اول، کتب مناقب و... را در برمی‌گیرد، برای مطالعه بیشتر در زمینه‌ی اسامی این مقاتل، ر.ک: رحمان ستایش، ۱۳۸۹: ۸۱.

(۲) مقاله‌ای دیگر با این عنوان در بازۀ زمانی پیش از عاشورا نگاشته شده که در دو فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت‌هایی در قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی به چاپ خواهد رسید.

(۳) أبوالمعذر هشام بن أبی‌النصر محمد بن السائب بن بشر الکلبی الکوفی. وی از داناترین مردم به علم انساب بود و به سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ هجری وفات یافت. برخی از کتاب‌های او عبارتند از: «اخبار قریش»، «اخبار مسیلمه کذاب»، «اخبار بنی تغلب»، «جمهرة انساب» و... (ابن ندیم، بی‌تا، ۱۰۸؛ حاجی خلیفه، بی‌تا، ۱۷۹/۱ و ۶۵۰؛ طهرانی، ۱۴۰۳: ۳۲۴/۱، ۳۴۵ و ۳۵۰؛ قمی، بی‌تا، ۱۱۸/۳؛ خویی، ۱۳۷۲: ۱۳۶/۲۳). گفتنی است وی روایاتی از امام صادق ﷺ نقل کرده است. (کلینی، ۱۳۸۸: ۳۴۹/۱؛ ۲۲۱/۶؛ ۴۱۶؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۰/۱).

(۴) در کتب رجالی توضیح چندانی در مورد وی نیامده است. نام حصین بن عبدالرحمان میان چند راوی مشترک است: الف: حصین بن عبدالرحمان سلمی ابوهدیل کوفی؛ ب: حصین بن عبدالرحمان حارثی کوفی؛ ج: حصین بن عبدالرحمان نخعی کوفی اخومسلم بن عبدالرحمان؛ د: حصین بن عبدالرحمان جعفی کوفی، ه: حصین بن عبدالرحمان بن عمرو بن سعد بن معاذ انصاری اشهلی؛ ز: حصین بن عبدالرحمان هاشمی (ذهبی، ۱۴۱۳).

۴۲۴-۴۲۲/۵؛ عسقلانی، ۱۴۰۴: ۳۲۸/۲ - ۳۳۱؛ همو، ۱۴۱۵: ۲۲۱/۱ - ۲۲۲). البته در میان تمییز این اسامی میان رجالیان اختلاف است که به احتمال قوی حصین بن عبدالرحمان سلمی ابوهدیل کوفی مورد نظر است؛ چون در التاریخ الکبیر بخاری تصریح شده است که ابوعوانه از حصین بن عبدالرحمان ابوهدیل کوفی روایت می‌کرده و در گزارش حصین بن عبدالرحمان از عاشورا که در کتاب تاریخ طبری نیز قابل مصدربابی است. ابوعوانه یکی از دوراوی حصین می‌باشد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۱/۵). در تاریخ بخاری آمده که او از اعمش بزرگتر و تقریباً هم‌سن ابراهیم نخعی بوده و در سن ۹۳ یا ۷۳ سالگی در گذشته است (بخاری، بی‌تا: ۸۷/۳؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ۱۸۸/۵). به‌علاوه اینکه وی دچار فراموشی شد و تعبیر «اختلط» را بیشتر رجالیان اهل سنت درباره او به‌کار برده‌اند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۲۲/۵).

(۵) برای مطالعه‌ی بیشتر، در مورد شخصیت و روایات او، ر.ک: کریم‌ریعی، ۱۴۳۱

(۶) در تاریخ طبری آمده: به خدا اگر کار وی به دست من بود می‌بخشیدمش....
(۴۵۹/۵-۴۶۰)

(۷) شیخ طوسی بدون بیان توصیف رجالی، وی را از اصحاب امام سجاد * می‌داند. (طوسی،
۱۳۷۳: ۱۱۲)

(۸) قاضی نعمان او را به همراه سکینه از دختران امام حسین علیه السلام به‌شمار آورده که در کربلا حضور داشته‌اند (مغربی، ۱۴۰۹: ۱۹۹/۳)



منابع

۱. ابن أبى الحديد، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر: دار احیاء الكتب العربية، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن اثیر، عزّ الدین ابوالحسن علی بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، دارصادر، داربيروت: ۱۳۸۵ق.
۳. ابن أعمش كوفى، احمد، الفتوح، ترجمه: محمد مستوفى هروى، تصحيح: غلامرضا محمد مجد طباطبايى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۴ش.
۴. ابن اعثم كوفى، احمد بن على، الفتوح، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۵. ابن جوزى، أبو الفرج عبدالرحمن، المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۲ق.
۶. ابن خلكان، أحمد بن محمد، وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان، تحقيق: احسان عباس، لبنان: دارالثقافة، بى تا.
۷. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد بن صامل السلمى، الطائف: مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ق.
۸. ابن سعد، محمد، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد، تحقيق: عبدالعزيز الطباطبائى، الهدف، بى تا.
۹. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب عليهم السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۱۰. ابن طاووس، سيد، طرف من الأنباء و المناقب، تحقيق: قيس عطار، مشهد: تاسوعا، ۱۴۲۰ق.
۱۱. ابن طاووس، سيد، اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه: احمد فهرى زنجانى، تهران: جهان، ۱۳۴۸ش.
۱۲. ابن طيفور، ابوالفضل بن ابى طاهر، بلاغات النساء، قم: مكتبة بصيرتى، بى تا.
۱۳. ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۰۴ق.
۱۴. ابن عجمى، سبط، الكشف الحثيث، تحقيق: صبحى السامرائى، بيروت: مكتبة النهضة العربية، ۱۴۰۷ق.
۱۵. ابن عساکر، ابوالقاسم على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، على شيرى، بيروت: دارالفكر،

١٤١٥ق.

١٦. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، علی شیری، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام، تحقيق: محمداقصر محمودی، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١٤ق.
١٧. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تحقيق: عبدالحسين امينی، نجف: دارالمرتبوية، ١٣٥٦ش.
١٨. ابن كثير دمشقي، أبوالفداء إسماعيل، البداية و النهاية، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٢٢ق.
١٩. ابن مبرد، يوسف، بحرالدم، تحقيق: روية عبدالرحمن السويقي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٣ق.
٢٠. ابن نديم، محمد بن ابى يعقوب، الفهرست، تحقيق: رضاتجدد، بی تا، بی جا، بی نا.
٢١. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، مثير الأحزان، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، ١٤٠٦ق.
٢٢. اربلي، علی بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتي، تبريز: بنى هاشمي، ١٣٨١ق.
٢٣. اصفهاني، ابوالفرج علی بن الحسين، مقاتل الطالبين، تحقيق: سيد احمدصقر، بيروت: دارالمعرفة، بی تا.
٢٤. امام رضا عليه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، مشهد: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٦ق.
٢٥. بحراني اصفهاني، عبدالله، عوالم العلوم، قم: مؤسسة الامام المهدي، ١٤١٣ق.
٢٦. بحراني، سيد هاشم، الإنصاف، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتي، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٨ق.
٢٧. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، تركيا: المكتبة الإسلامية، بی تا.
٢٨. بسوى، أبويوسف يعقوب بن سفيان، المعرفة و التاريخ، تحقيق: اكرم ضياء العمري، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ق.
٢٩. بلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، أنساب الأشراف، تحقيق: محمداقصر محمودی، بيروت: دارالتعارف، ١٣٩٧ق.
٣٠. بلعمي، ابوعلى، تاريخنامه طبري، تحقيق: محمد روشن، تهران: سروش و البرز، ١٣٧٨ش.



۳۱. جاحظ، عمرو بن بحر، الرسائل السياسية، بيروت: دار و مكتبة هلال، ۱۴۲۳ق.
۳۲. جزائرى، نعمت الله، رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى، ۱۴۲۷ق.
۳۳. جعفرىان، رسول، منابع تاريخ اسلام، قم: انصارىان، ۱۳۸۲ش.
۳۴. حاجى خليفة، مصطفى بن عبدالله، كشف الظنون، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
۳۵. حرانى، ابن شعبة، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: ۱۴۰۴ق.
۳۶. حرعاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة، بيروت: اعلمى، ۱۴۲۵ق.
۳۷. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۳۸. حسين حمود، هادى، «ابومخنف»، البلاغ، العدد ۹، السنة الثانية، ۱۳۸۹ق.
۳۹. حسینی، سيد عبدالله، معرفى و نقد منابع عاشورا، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، ۱۳۸۶ش.
۴۰. حسینی موسوى، محمد بن ابى طالب، تسلیة المُجالس و زينة المُجالس، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۸ق.
۴۱. حلوانى، حسين بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، تحقيق: قم: مدرسة الإمام المهدي، ۱۴۰۸ق.
۴۲. حموى، شهاب الدين ياقوت، معجم الأدباء، بيروت: دار الغرب الإسلامى، ۱۴۱۴ق.
۴۳. حميرى، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، تحقيق و نشر: قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۳ق.
۴۴. خصيبى، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۴۵. خضرى، سيد احمد رضا، كرامتى، ستاره، «مقايسه و بررسى تطبيقى روش تاريخ نگارى طبرى و ابن اثير»، فقه و تاريخ تمدن، دانشگاه آزاد اسلامى مشهد، شماره ۵ و ۶، پاييز و زمستان ۱۳۸۴.
۴۶. طبرانى، ابوالقاسم سليمان، مقتل الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام، تحقيق: محمد شجاع ضيف الله، كويت: دار الأوراد، ۱۴۱۲ق.
۴۷. خوارزمى، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، تحقيق: محمد سماوى، قم: انوار الهدى، بى تا.
۴۸. دينورى، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، الإمامة و السياسة، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق.

۴۹. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطّوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم: الرضی، ۱۳۶۸ش.
۵۰. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ق.
۵۱. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیراعلام النبلاء، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۵۲. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۲ق.
۵۳. رازی، ابوعلی مسکویه، تجارب الأمم، تحقیق: ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹ش.
۵۴. راوندی، قطب الدین، الدعوات، قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۷ق.
۵۵. ربیع، حسن کریم، مرویات عقبه بن سمعان و الضحاک المشرقی لواقعة الطف فی تاریخ الطبری، مجله تراثنا، مؤسسة آل البيت، ش ۱۰۱.
۵۶. رجایی، عبدالله، «جایگاه ابومخنف در تاریخ نگاری اسلام»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۶۵، تابستان ۱۳۷۸.
۵۷. رحمان ستایش، محمداکظم و رفعت، محسن، روایات عاشورایی الفتوح ابن‌اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی، دوفصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
۵۸. رفعت، محسن و رحمان ستایش، محمداکظم، روایات عاشورایی أنساب الأشراف در میزان نقد و بررسی، دوفصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۱۷، بهار و تابستان ۱۳۹۶.
۵۹. زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، تصحیح: اواریسٹ پرووانسال لوی، قاهره: دارالمعارف، بی تا.
۶۰. سبط بن جوزی، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزوغلی، تذکرة الخواص، قم: الرضی، ۱۴۱۸ق.
۶۱. سزگین، فؤاد، تاریخ نگارش‌های عربی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۶۲. سمعانی، أبوسعید عبدالکریم بن محمد، الأنساب، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق.
۶۳. شاوی، علی و طیبسی، نجم الدین، مع الרכب الحسینی، قم: مرکز الدراسات الإسلامية،



۱۳۸۶ ش.

۶۴. صالحی حاجی آبادی، ابراهیم، «پژوهشی در هویت تاریخی مقتل ابومخنف»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم، دوره ی جدید، شماره ۴، پیاپی ۸۲، زمستان ۱۳۸۸.
۶۵. صحتی سردرودی، محمد، عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین علیه السلام، قم: خادم الرضا، ۱۳۸۵ ش.
۶۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۶۷. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۶۸. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: مهدی لاجوردی، تهران: جهان، ۱۳۷۸ ق.
۶۹. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۷۰. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۷۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۷۲. طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، بیروت: دارالقاری، ۱۴۲۲ ق.
۷۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ ق.
۷۴. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، تحقیق: مؤسسة البعثة، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۷۵. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، رجال الطوسی، جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۷۶. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، تهذیب الأحکام، تحقیق: حسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۷۷. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، الفهرست، تحقیق: عبدالعزیز طباطبائی، قم: مکتبة المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ ق.
۷۸. عاملی نباطی، علی بن محمد بن یونس، الصراط المستقیم، تحقیق: میخائیل رمضان،

- النجف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ق.
۷۹. عسقلاني، أحمد بن علي بن حجر، الاصابة، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۸۰. علوي، محمد بن علي بن حسين، المناقب (الكتاب العتيق)، تحقيق: حسين موسى بروجردي، قم: دليل ما، ۱۴۲۸ق.
۸۱. فتال نيشابوري، محمد بن احمد، روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، قم: رضی، ۱۳۷۵.
۸۲. فراتي، علي اكبر، آسيب شناسی روايات ابن ابي الحديد در باره ی امام حسين عليه السلام در شرح نهج البلاغه، علوم حديث، ش ۵۴، زمستان ۱۳۸۸.
۸۳. فيض كاشاني، محمد محسن بن شاه مرتضى، الوافي، اصفهان: كتابخانه امام أميرالمؤمنين علي عليه السلام، ۱۴۰۶ق.
۸۴. قائدان، اصغر، بررسی تحريف نگاری مكتب شام و تحريف قيام امام حسين عليه السلام، خورشيد شهادت، چاپ و صحافی مهر، ۱۳۷۴ش.
۸۵. قمی، علی بن ابراهيم، تفسير القمی، تحقيق: طيب موسى جزائري، قم: دارالكتاب، ۱۴۰۴ق.
۸۶. كتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات و الذیل علیها، تحقيق: علی محمد بن يعوض الله، عادل أحمد عبدالموجود، بيروت: دارالكتب العلمية، ۲۰۰۰م.
۸۷. كثيری، سيد محمد، السلفية بين أهل السنة و الإمامية، بيروت: الغدير، ۱۴۱۸ق.
۸۸. كوفي، فضيل بن زبير، «تسمية من قتل مع الحسين عليه السلام»، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالی، تراثنا، محرم، صفر و ربيع الأول ۱۴۰۵ق.
۸۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لعلوم الأئمة الأطهار، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
۹۰. محمدی نيك ري شهري، محمد، ميزان الحكمة، تحقيق و چاپ: قم: دار الحديث، ۱۴۱۶ق.
۹۱. مزی، جمال الدين أبي الحجاج يوسف، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ق.
۹۲. مسعودی، أبو الحسن علي بن الحسين بن علي، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق: اسعد داغر، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.



۹۳. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، قم: انصاریان، ۱۴۲۶ق.
۹۴. معارف، مجید، قربانی زرین، رضا، مشایخ اجازة در اسناد کافی، علوم حدیث، سال چهاردهم، شماره ۵۱، ویژه کنگرة بین المللی بزرگداشت ثقة الإسلام کلینی، بهار ۱۳۸۸.
۹۵. مغربی، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، تحقیق: محمد حسین حسینی جلالی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۹۶. مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم: کنگرة شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۹۷. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
۹۸. ناطق بالحق، یحیی بن حسین، تیسیر المطالب فی أمالی ابی طالب، تحقیق: عبدالله بن حمود عززی، صنعاء: مؤسسة زید بن علی الثقافية، ۱۴۲۲ق.
۹۹. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و چاپ: قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۱۰۰. نویری، شهاب الدین، نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهرة: دارالکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳ق.
۱۰۱. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تحقیق: ابراهیم میانجی، تهران: مكتبة الإسلامية، ۱۴۰۰ق.
۱۰۲. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق: محمد انصاری زنجانی، قم: مكتبة الهادی، ۱۴۰۵ق.
۱۰۳. هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، بی تا.